

کارل مارکس
فریدریش انگلس

مانیفست

حزب کمونیست (۱)

فهرست

پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲

پیشگفتار چاپ روسی سال ۱۸۸۲

پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۸۳

پیشگفتار چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸

پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۹۰

پیشگفتار چاپ لهستانی سال ۱۸۹۲

پیشگفتار چاپ ایتالیایی سال ۱۸۹۳

زیرنویس ها

یادداشتها

پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲ (۲)

اتحادیه کمونیستها، این سازمان بین المللی کارگری، که بدیهی است در شرایط آن روز تنها میتوانست بصورت سازمانی مخفی وجود داشته باشد، در کنگره خود که در نوامبر سال ۱۸۴۷ در شهر لندن انعقاد یافته بود، ما امضاء کنندگان زیرین را مأمور ساخت برنامه مفصل تئوریک و عملی حزب را برای انتشار تهیه نمائیم. بدین ترتیب «مانیفست» زیرین بوجود آمد و چند هفته قبل از انقلاب فوریه (۳) دست نویس آن برای چاپ به لندن فرستاده شد. «مانیفست» که ابتدا به آلمانی بچاپ رسید، دست کم دوازده بار بدین زبان با چاپهای گوناگون در آلمان و انگلستان و آمریکا نشر یافت. ترجمه انگلیسی آن که بوسیله میس هلن ماک فارلن انجام یافته بود برای نخستین بار در سال ۱۸۵۰، در شهر لندن در «Red Republican» (۴) منتشر گشت و سپس در سال ۱۸۷۱ اقلأ سه بار در آمریکا، ترجمه های مختلفی از آن نشر یافت. ترجمه فرانسه – برای اولین دفعه کمی پیش از قیام ماه ژوئن سال ۱۸۴۸ در پاریس از چاپ خارج و اخیراً نیز در «Le Socialiste» (۵) چاپ نیویورک، منتشر شده است. ترجمه جدیدی در دست تهیه است. ترجمه لهستانی آن اندکی پس از نخستین چاپ آلمانی در لندن نشر یافت. ترجمه روسی آن در سالهای شصت در شهر ژنو انجام گرفت. بزبان دانمارکی نیز اندکی پس از انتشارش ترجمه گردید.

گرچه در عرض بیست و پنج سال اخیر شرایط و اوضاع قویاً تغییر یافته، با این همه، اصول کلی مسائلی که در این «مانیفست» شرح و بسط داده شده است رویهمرفته تا زمان حاضر نیز به صحت کامل خود باقی مانده است. در بعضی جاها شایسته بود اصلاحاتی بعمل آید. اجراء عملی این اصول، همانطور که در خود «مانیفست» ذکر شده، همیشه و همه جا مربوط به شرایط تاریخی موجود است و بهمین جهت برای آن اقدامات انقلابی که در پایان فصل دوم قید گردیده است بهیچوجه اهمیت مطلق نمیتوان قائل شد. در شرایط امروزی شایسته بود که این قسمت از بسی لحاظ بشکل دیگری بیان شود. نظر به تکامل فوق العاده صنایع بزرگ در عرض بیست و پنج سال اخیر و رشد سازمانهای حزبی طبقه کارگر که با این تکامل صنعتی همراه است، و نیز نظر به تجربیات عملی که اولاً در انقلاب فوریه و آنگاه بمیزان بیشتری در کمون پاریس – یعنی هنگامیکه برای نخستین بار مدت دو ماه پرولتاریا حکومت را بدست داشت – حاصل آمده این برنامه اکنون در برخی قسمتها کهنه شده است. بویژه آنکه کمون ثابت کرد که «طبقه کارگر نمیتواند بطور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده ایرا تصرف نماید و آنرا برای مقاصد خویش بکار اندازد.» (رجوع کنید به «جنگ داخلی در فرانسه؛ پیام شورای کل جمعیت بین المللی کارگران»، چاپ آلمانی، صفحه ۱۹، که در آنجا این فکر بطور کامل تری شرح و بسط داده شده است). بعلاوه بخودی خود واضع است که انتقاد از نوشته های سوسیالیستی برای امروز ناقص است زیرا این انتقاد فقط تا سال ۱۸۴۷ را دربر میگیرد و نیز مسلم است که ملاحظات مربوط به مناسبات کمونیستها با احزاب گوناگون اپوزیسیون (فصل چهارم)، گو اینکه رئوس مسائل آن حتی امروزه نیز به صحت خود باقی است، ولی در پراتیک دیگر کهنه شده زیرا وضع سیاسی کاملاً تغییر کرده و تکامل تاریخی، اغلب احزابی را که از آنها نامبرده شده از صفحه روزگار زدوده است.

با این وجود «مانیفست» سندی است تاریخی و ما دیگر خود را محق نمیدانیم که در آن تغییری وارد سازیم. ممکن است میسر شود که در چاپ بعدی مقدمه ای ترتیب دهیم که فاصله زمانی بین سال ۱۸۴۷ تا امروز را دربر گیرد؛ اقدام به چاپ کنونی «مانیفست» برای ما چنان غیرمنتظره بود که وقت انجام این کار را نداشتیم.

کارل مارکس، فریدریش انگلس

لندن، ۲۴ ژوئن، ۱۸۷۲

پیشگفتار چاپ روسی سال ۱۸۸۲ (۶)

نخستین چاپ روسی «مانیفست حزب کمونیست» ترجمه باکونین، در آغاز سالهای شصت (۷) انتشار یافت؛ این نسخه در مطبعه (ناقوس) (۸) به طبع رسیده بود. در

آهن‌گام چاپ روسی «مانیفست» در باختر می‌توانست تنها بمشابه یک نوع طرفه مطبوعاتی تلقی شود. ولی اکنون دیگر یک چنین نظریه ای محال است.

این که تا چه اندازه در آهن‌گام (یعنی در دسامبر سال ۱۸۴۷) عرصه شیوع جنبش پرولتاریا محدود بوده است موضوعی است که بهتر از همه آخرین فصل «مانیفست» تحت عنوان «مناسبات کمونیستها در کشورهای مختلف با احزاب مختلف اپوزیسیون» نشان می‌دهد. اتفاقاً این فصل موضوع روسیه و ایالات متحده آمریکا را کسر دارد. این زمانی بود که روسیه آخرین ذخیره بزرگ همه ارتجاع اروپا محسوب میشد. و ایالات متحده آمریکا نیروهای اضافی پرولتاریای اروپا را از راه مهاجرت میبلعید. هر دو این کشورها به اروپا مواد خام تحویل میدادند و در عین حال بازار فروش فرآورده های صنعتی اروپا محسوب میشدند. در نتیجه هر دو آنها، در آن زمان هر یک به نحوی تکیه گاه نظام موجود اروپا بودند.

اکنون چقدر این وضع تغییر کرده است! مهاجرت اروپائیان همان عاملی بود که رشد عظیم کشاورزی را در آمریکای شمالی میسر ساخت و این کشاورزی با رقابت خویش اساس مالکیت بزرگ و کوچک ارضی اروپا را بلرز در آورده است. بعلاوه این مهاجرت به ایالات متحده آمریکا امکان داد به آنچنان حد و با چنان نیرو و جدیتی از منابع پرثروت تکامل صنعتی خود بهره برداری کند که در مدتی کوتاه بایستی به انحصار صنعتی اروپای باختری و بویژه انگلستان خاتمه دهد. این هر دو کیفیت بنویه خود به آمریکا نیز تأثیر انقلابی میبخشد. رقابت فرمهای بزرگ متدرجاً مالکیت کوچک و متوسط فلاحتی فرمها را که پایه کلیه نظام سیاسی این کشور است مغلوب خود میسازد؛ در عین حال برای نخستین بار در مناطق صنعتی جمعیت پرولتاریا رو بافزایش می‌رود و سرمایه بطور افسانه واری متمرکز میگردد.

حال بروسیه پردازیم! در دوران انقلاب ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ نه تنها سلاطین اروپا بلکه بورژواهای اروپائی نیز تنها طریق نجات از دست پرولتاریا را که تازه شروع به بیدار شدن کرده بود، مداخله روسیه میدانستند. تزار را سرکرده ارتجاع اروپا اعلام نمودند. اکنون وی در گاتچینا(۹)، اسیر جنگی انقلابی است و روسیه طلایه دار جنبش انقلابی اروپاست.

وظیفه «مانیفست کمونیستی» عبارت بود از اعلام نابودی آتی و احتراز ناپذیر مالکیت کنونی بورژوازی. ولی در روسیه، بموازات التهاب پرتب و تاب سرمایه داری که با سرعت تمام در حال رشد و گسترش است و نیز بموازات مالکیت ارضی بورژوازی که فقط حالا در حال تکوین است ما بیش از نیمی از اراضی را در مالکیت اشتراکی دهقانان مشاهده میکنیم. اکنون این سؤال پیش میآید: آیا آبشین(۱۰) روس - این شکل مالکیت اولیه دسته جمعی زمین که در حقیقت اینک بسختی مختل و خراب شده - میتواند بلاواسطه به شکل عالی یعنی به شکل اشتراکی کمونیستی مالکیت زمین مبدل گردد؟ یا آنکه برعکس باید بدواً همان جریان تجزیه ای را

بپیماید که مختص سیر تکامل تاریخی باختر است؟
تنها پاسخی که اکنون میتوان باین سؤال داد این است: اگر انقلاب روسیه علامت
شروع انقلاب پرولتاریای باختر بشود، بنحوی که هر دو یکدیگر را تکمیل کنند، در آن
صورت مالکیت ارضی اشتراکی کنونی روسیه میتواند منشاء تکامل کمونیستی گردد.

کارل مارکس، فریدریش انگلس

لندن، ۲۱ ژانویه، ۱۸۸۲

پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۸۳ (۱۱)

متأسفانه پیشگفتار چاپ کنونی را من باید بتنهائی امضاء کنم. مارکس - مردی
که همه طبقه کارگر اروپا و آمریکا باو بیش از هر فرد دیگری مدیون است - اینک
در گورستان هایگیت آرمیده و هم اکنون بر مزار او نخستین گیاه روئیده است. بهر
صورت پس از درگذشت او دیگر نمیتواند سخنی از جرح و تعدیل یا اضافه و تکمیل
«مانیفست» در میان باشد. باینجهت من بویژه ضروری میدانم که مراتب زیرین را با
وضوح کاملی یکبار دیگر بیان دارم.

آن فکر اساسی که سراسر «مانیفست» را بهم پیوند میدهد، یعنی این که تولید
اقتصادی و سازمان اجتماعی هر عصری از اعصار تاریخ که بطور ناگزیر از این تولید
ناشی میشود بنیاد تاریخ سیاسی و فکری آن عصر را تشکیل میدهد، و اینکه بنابر
این کیفیت (از هنگام تجزیه شدن مالکیت اشتراکی اولیه زمین) سراسر تاریخ عبارت
بوده است از تاریخ مبارزات طبقاتی، مبارزه بین طبقات استثمار زده و استثمارگر،
بین طبقات محکوم و حاکم در مدارج گوناگون تکامل اجتماعی و نیز اینکه اکنون
این مبارزه بجائی رسیده است که طبقه استثمار زده و ستمکش (پرولتاریا) دیگر
نمیتواند از یوغ طبقه استثمارگر و ستمگر (بورژوازی) رهائی یابد مگر آنکه در عین
حال تمام جامعه را برای همیشه از قید استثمار و ستم و مبارزه طبقاتی خلاص کند،
- این فکر اساسی کاملاً و منحصرأ متعلق به مارکس است*.

من این نکته را بارها گفته ام ولی بخصوص اکنون لازم میدانم که آنرا در مقدمه
خود «مانیفست» نیز ذکر نماید.

ف . انگلس

لندن، ۲۸ ژوئن ۱۸۸۳

پیشگفتار چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ (۱۲)

«مانیفست» بعنوان برنامه اتحادیه کمونیستها یا سازمان کارگری که در آغاز

منحصراً آلمانی بود و سپس بیک سازمان بین المللی تبدیل شد و در آن شرایط سیاسی که تا سال ۱۸۴۸ در اروپا وجود داشت ناچار میبایستی بصورت یک جمعیت مخفی باقی بماند، منتشر گردید. در کنگره اتحادیه، که در نوامبر ۱۸۴۷ در لندن تشکیل یافت به مارکس و انگلس مأموریت داده شد که برنامه کامل تئوریک و عملی حزب را برای انتشار تهیه کنند. این کار برای ژانویه ۱۸۴۸ پایان یافت و دست نویس آلمانی چند هفته پیش از انقلاب ۲۴ فوریه فرانسه برای طبع به لندن فرستاده شد. ترجمه فرانسه اندکی پیش از قیام ژوئن ۱۸۴۸ در پاریس از طبع خارج شد. نخستین ترجمه انگلیسی که بوسیله میس هلن ماک فارلین انجام شده بود، در «Red Republican» متعلق به جرج جولیان هارنی در سال ۱۸۵۰ در لندن نشر یافت. ترجمه های دانمارکی و لهستانی نیز از طبع خارج شد.

شکست قیام ژوئن ۱۸۴۸ پاریس – این نخستین نبرد بزرگ پرولتاریا و بورژوازی – باز هم برای مدتی انجام خواسته های اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر اروپا را عقب انداخت. از آنموقع، مجدداً مانند قبل از انقلاب فوریه، تنها گروههای مختلف طبقه دارا بودند که برای احراز برتری و تسلط با یکدیگر مبارزه میکردن؛ طبقه کارگر ناچار شد برای بدست آوردن آزادی سیاسی در فعالیت عملی مبارزه کند و وضع و موقع جناح افراطی قسمت رادیکال طبقه متوسط را اشغال نماید. هر گونه جنبش مستقل پرولتاری، مادام که آثار حیاتی از خود بروز میداد، بیرحمانه سرکوب میشد. مثلاً پلیس پروس موفق شد کمیته مرکزی اتحادیه کمونیستها را که آنهنگام در شهر کلن بود، کشف کند. اعضاء این کمیته توقیف شدند و پس از هجده ماه بازداشت، در اکتبر سال ۱۸۵۲ به دادگاه تسلیم گردیدند. این «محاكمه کمونیستهای کلنی» (۱۳) که مشهور است، از ۴ اکتبر تا ۱۲ نوامبر بطول انجامید؛ هفت نفر از متهمین از سه تا شش سال به حبس در قلعه محکوم شدند. بلافاصله پس از صدور حکم، باقیمانده اعضاء علی الظاهر اتحادیه را منحل ساختند. و اما «مانیفست» بنظر میرسید که از آنموقع محکوم به فراموشی است.

هنگامیکه طبقه کارگر اروپا مجدداً باندازه کافی نیرو گرفت تا هجوم تازه ای را بر ضد طبقات حاکمه شروع کند، جمعیت بین المللی کارگران ظهور کرد. ولی این جمعیت که به منظور روشن و صریحی یعنی بمنظور گرد آوردن و متحد ساختن کلیه نیروهای مبارز پرولتاری اروپا و آمریکا تشکیل شده بود، نمیتوانست بلافاصله اصولی را که در «مانیفست» بیان شده بود اعلام دارد. برنامه بین المللی میبایستی آنقدر وسیع باشد که هم برای تردیونیههای انگلیسی و هم برای پیروان پرودون در فرانسه و بلژیک و ایتالیا و اسپانیا و هم برای لاسالینهای^۲* آلمان قابل قبول شمرده شود. مارکس که این برنامه را بنحوی نوشته بود که همه این احزاب را راضی کند، کاملاً متکی به رشد فکری طبقه کارگر بود، رشدی که میبایستی ثمره حتمی فعالیت مشترک و تبادل آراء باشد. خود حوادث و زیر و بم های مبارزه بر ضد سرمایه – و

ضمناً شکستها بیش از فتح‌ها – ناچار میبایستی به کارگران بیهوده بودن نسخه‌های گوناگون اکسیرمانندی را که مورد علاقه آنان بود، بفهماند و کارگران را برای درک کاملتر شرایط واقعی رهایی طبقه کارگر آماده نماید – حق هم بجانب مارکس بود. هنگامیکه بین الملل در سال ۱۸۷۴ منحل شد، کارگران بکلی با آنچه که در آغاز تشکیل آن، یعنی در سال ۱۸۶۴ بودند، تفاوت داشتند. پرودونیسیم در فرانسه و لاسالیانیسم در آلمان در حال زوال بود و حتی تردیونیونهای محافظه کار انگلیسی، که اکثریت آنها مدتها بود رابطه خود را با بین الملل گسسته بودند، بتدریج به جایی رسیدند که سال پیش رئیس کنگره آنها در سوانس توانست از جانب آنها بگوید: «دیگر ما از سوسیالیسم قاره وحشتی نداریم.» (۱۴) در واقع، اصول «مانیفست» بین کارگران کلیه کشورها انتشار فراوانی یافت.

بدین ترتیب خود «مانیفست» هم مجدداً اهمیت درجه اولی را کسب نمود. متن آلمانی از سال ۱۸۵۰ بعد چندین بار در سوئیس و انگلستان و آمریکا تجدید چاپ شد. در سال ۱۸۷۲ در شهر نیویورک به انگلیسی ترجمه گردید و در «Woodhull and Claflin's Weekly» (۱۵) به طبع رسید. از روی این ترجمه انگلیسی ترجمه‌ای بفرانسه انجام گرفت و در «Le socialiste» نیویورک انتشار یافت. از آن هنگام بعد لاقلاً دو ترجمه دیگر انگلیسی با کم و بیش تحریف در آمریکا بعمل آمد و یکی از آنها در انگلستان تجدید طبع شد. اولین ترجمه روسی، که مترجم آن باکونین بود، در اوان سال ۱۸۶۳ در مطبوعه (ناقوس) متعلق به گرتسن واقع در ژنو بطبع رسید؛ ترجمه دوم روسی، که از آن‌ها را زاسولیچ قهرمان بود (۱۶) ایضاً در شهر ژنو در سال ۱۸۸۲ انتشار یافت. چاپ تازه‌ای بزبان دانمارکی (۱۷) در «Socialdemokratisk Bibliothek» کپنهاگ در سال ۱۸۸۵ بیرون آمد؛ ترجمه جدید فرانسه در «Le Socialiste» (۱۸) پاریس در سال ۱۸۸۶ طبع شد. از روی این ترجمه اخیر یک ترجمه اسپانیولی بعمل آمد و در سال ۱۸۸۶ در مادرید نشر یافت (۱۹). از طبع‌های مجدد متن آلمانی ذکری بمیان نمیآوریم، این متن لاقلاً دوازده بار بزبان آلمانی تجدید طبع شد. ترجمه ارمنی، که میبایستی چند ماه پیش در قسطنطنیه منتشر گردد، بطوریکه به من گفته اند، انتشار نیافت و تنها علت آنهم این بود که ناشر میترسید کتاب را بنام مارکس پخش کند، مترجم هم حاضر نبود «مانیفست» را بعنوان اثر شخصی خود جا بزند. راجع به ترجمه‌های بعدی بزبانهای دیگر چیزهایی شنیده‌ام ولی خودم این ترجمه‌ها را ندیده‌ام. بدین ترتیب تاریخچه «مانیفست» تا حدود زیادی تاریخ جنبش معاصر کارگری را منعکس میسازد؛ در حال حاضر این اثر در میان نوشته‌های سوسیالیستی بدون تردید رایج‌ترین و بین‌المللی‌ترین آثار است و برنامه مشترکی است که میلیونها کارگر از سبیری تا کالیفرنیا آنرا پذیرفته‌اند.

با وجود این، هنگامیکه ما این کتاب را مینگاشتیم نمیتوانستیم آنرا مانیفست سوسیالیستی بنامیم. در سال ۱۸۴۷ نام سوسیالیست از طرفی به طرفداران سیستم های مختلف تخیلی مانند طرفداران آوئن در انگلستان و فوریه در فرانسه اطلاق میشد که هر دوی آنها دیگر بصورت طریقت های محدودی در آمده و بتدریج در حال زوال بودند، و از طرف دیگر به انواع افسونگران اجتماعی اطلاق میشد که وعده میکردند، بی آنکه کوچکترین ضرری به سرمایه و سود آن وارد شود، کلیه مصائب اجتماعی را بوسیله وصله کارهای گوناگون چاره کنند. در هر دو حالت اینها افرادی بودند که در خارج جنبش طبقه کارگر قرار داشتند و دیدگان خود را بیشتر به طبقات «تحصیل کرده»، دوخته و از آنها کمک میطلبیدند. و اما آن قسمت از طبقه کارگر، که به غیر کافی بودن تحولات صرفاً سیاسی معتقد شده بود و لزوم تغییر اساسی سازمان کلیه جامعه را اعلام مینمود، که در آن ایام خود را کمونیست مینامید. این یک کمونیسم زمخت و نتراشیده و کاملاً غریزی بود؛ ولی این کمونیسم بتدریج به نقطه اساسی دست مییافت و در محیط طبقه کارگر باندازه کافی نیرومند شده بود که بتواند کمونیسم تخیلی کابه را در فرانسه و کمونیسم تخیلی وایتلینگ را در آلمان بوجود آورد. بدین ترتیب در سال ۱۸۴۷ سوسیالیسم جنبش بورژوازی بود و کمونیسم – جنبش طبقه کارگر. سوسیالیسم در قاره لاقل «محترم» بود ولی کمونیسم برعکس. و از آنجا که از همان بدو عمل ما بر این عقیده بودیم که «نجات طبقه کارگر فقط میتواند بدست خود طبقه کارگر صورت گیرد» (۲۰) در انتخاب یکی از این دو اسم تردید و تأمل را جایز نشمردیم. بعلاوه از آن ببعد هم هرگز ب فکر ما خطور نکرد که از این نام انصراف جوئیم.

با آنکه «مانیفست» اثر مشترک ماست، ولی خویشتن را موظف میدانم متذکر شوم که آن اصل اساسی که هسته اصلی کتاب را تشکیل میدهد بمارکس تعلق دارد. آن اصل اینست که: در هر یک از اعصار تاریخ شیوه مسلط تولید و مبادله اقتصادی و آن نظام اجتماعی که ناگزیر از این شیوه ناشی میگردد زیربنائی است که بر روی آن تاریخ سیاسی آن عصر و تاریخ تکامل فکری آن بنا شده و تنها بوسیله آن زیربنا میتوان این تاریخ را توجیه نمود؛ و بنابر این سراسر تاریخ بشریت (از زمان تجزیه شدن جامعه طایفه ای اولیه که زمین در آن مالکیت اشتراکی بود) تاریخ مبارزه طبقاتی و پیکاری بین طبقات استثمارگر و استثمار زده، طبقات حاکم و محکوم بوده است؛ و تاریخ این مبارزه طبقاتی، ضمن تکامل خود اکنون به مرحله ای رسیده است که در آن طبقه استثمار زده و محکوم یعنی پرولتاریا نمیتواند از سلطه طبقه استثمارگر و حاکم، یعنی بورژوازی، رهائی یابد مگر آنکه در عین حال و برای همیشه تمام جامعه را از هر گونه استثمار و ستم و تقسیمات طبقاتی و مبارزه طبقاتی نجات بخشد.

به این فکر که بعقیده من باید برای تاریخ همان اهمیتی را داشته باشد که تئوری

داروین برای زیست‌شناسی دارد، هر دوی ما از چند سال پیش از سال ۱۸۴۵ بتدریج نزدیک میشدیم. اینرا که تا چه اندازه من مستقلاً در این مسیر پیش رفته بودم از روی کتاب من موسوم به «وضع طبقه کارگر انگلستان»^{۳*} بخوبی میتوان فهمید. ولی هنگامیکه در بهار سال ۱۸۴۵ بار دیگر مارکس را در بروکسل ملاقات کردم وی این فکر را پرورانده بود و تقریباً با همان عبارات روشنی که فوقاً ذکر کرده ام برایم بیان داشت.

از پیشگفتار مشترکی که برای طبع آلمانی منتشره در سال ۱۸۷۲ نوشته ایم جملات زیرین را نقل میکنم:

«گرچه در عرض بیست و پنج سال اخیر شرایط و اوضاع قویاً تغییر یافته، با این همه، اصول کلی مسائلی که در این «مانیفست» شرح و بسط داده شده است رویهمرفته تا زمان حاضر نیز به صحت کامل خود باقی مانده است. در بعضی جاها شایسته بود اصلاحاتی بعمل آید. اجراء عملی این اصول، همانطور که در خود «مانیفست» ذکر شده، همیشه و همه جا مربوط به شرایط تاریخی موجود است و بهمین جهت برای آن اقدامات انقلابی که در پایان فصل دوم قید گردیده است بهیچوجه اهمیت مطلق نمیتوان قائل شد. در شرایط امروزی شایسته بود که این قسمت از بسی لحاظ بشکل دیگری بیان شود. نظر به تکامل فوق العاده صنایع بزرگ در جریان سالهای از ۱۸۴۸ بیعد و بهبود و رشد سازمانهای حزبی طبقه کارگر که با این تکامل صنعتی همراه است^{۴*}، و نیز نظر به تجربیات عملی که اولاً در انقلاب فوریه و آنگاه بمیزان بیشتری در کمون پاریس – یعنی هنگامیکه برای نخستین بار مدت دو ماه پرولتاریا حکومت را بدست داشت – حاصل آمده این برنامه اکنون در برخی قسمتها کهنه شده است. بویژه آنکه کمون ثابت کرد که «طبقه کارگر نمیتواند بطور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده ایرا تصرف نماید و آنرا برای مقاصد خویش بکار اندازد.» (رجوع کنید به «جنگ داخلی در فرانسه؛ پیام شورای کل جمعیت بین المللی کارگران»، لندن، ترولوف، ۱۸۷۱، صفحه ۱۵، که در آنجا این فکر بطور کامل تری شرح و بسط داده شده است.) بعلاوه بخودی خود واضح است که انتقاد از نوشته های سوسیالیستی برای امروز ناقص است زیرا این انتقاد فقط تا سال ۱۸۴۷ را دربر میگیرد و نیز مسلم است که ملاحظات مربوط به مناسبات کمونیستها با احزاب گوناگون اپوزیسیون (فصل چهارم)، گو اینکه رئوس مسائل آن حتی امروزه نیز به صحت خود باقی است، ولی در پراتیک دیگر کهنه شده زیرا وضع سیاسی کاملاً تغییر کرده و تکامل تاریخی، اغلب احزابی را که از آنها نامبرده شده از صفحه روزگار زدوده است.

با این وجود «مانیفست» سندی است تاریخی و ما دیگر خود را محق نمیدانیم که در آن تغییری وارد سازیم.»

ترجمه کنونی متعلق به آقای سموئل مور است که قسمت عمده «کاپیتال» مارکس

را ترجمه کرده است. ما مشترکاً آنرا از نظر گذراندیم و من چند حاشیه توضیحی که دارای جنبه تاریخی است به آن افزودم.

ف . انگلس

لندن، ۳۰ ژانویه، ۱۸۸۸

پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۹۰ (۲۱)

از زمانیکه سطور فوق نگاشته شده است (۲۲) یکبار دیگر لازم آمد که «مانیفست» بزبان آلمانی چاپ شود و بعلاوه برای خود «مانیفست» هم حواث بسیاری رخ داده است که جا دارد در اینجا ذکری از آن بمیان آوریم.

در سال ۱۸۸۲ در ژنو دومین ترجمه روسی که بوسیله ورا زاسولیچ انجام گرفته بود نشر یافت؛ پیشگفتار آن از طرف مارکس و من نوشته شد. متأسفانه متن دستنویس آلمانی را گم کرده ام (۲۳) و مجبورم آنرا دو باره از روسی ترجمه کنم و این خود به اصل اندکی صدمه میزند. پیشگفتار این است:

«نخستین چاپ روسی «مانیفست حزب کمونیست» ترجمه باکونین، در آغاز سالهای شصت انتشار یافت؛ این نسخه در مطبعه (ناقوس) به طبع رسیده بود. در آهنگام چاپ روسی «مانیفست» در باختر میتوانست تنها بمشابه یک نوع طرفه مطبوعاتی تلقی شود. ولی اکنون دیگر یک چنین نظریه ای محال است. این که تا چه اندازه در هنگام انتشار این «مانیفست» (یعنی در ژانویه سال ۱۸۴۸) عرصه شیوع جنبش پرولتاریا محدود بوده است موضوعی است که بهتر از همه آخرین فصل «مانیفست» تحت عنوان «مناسبات کمونیستها در کشورهای مختلف با احزاب مختلف اپوزیسیون» نشان میدهد. اتفاقاً این فصل موضوع روسیه و ایالات متحده آمریکا را کسر دارد. این زمانی بود که روسیه آخرین ذخیره بزرگ همه ارتجاع اروپا محسوب میشد. و ایالات متحده آمریکا نیروهای اضافی پرولتاریای اروپا را از راه مهاجرت میبلعید. هر دو این کشورها به اروپا مواد خام تحویل میدادند و در عین حال بازار فروش فرآورده های صنعتی اروپا محسوب میشدند. در نتیجه هر دو آنها، در آن زمان هر یک به نحوی تکیه گاه نظام موجود اروپا بودند.

اکنون چقدر این وضع تغییر کرده است! مهاجرت اروپائیان همان عاملی بود که رشد عظیم کشاورزی را در آمریکای شمالی میسر ساخت و این کشاورزی با رقابت خویش اساس مالکیت بزرگ و کوچک ارضی اروپا را بلرزه در آورده است. بعلاوه این مهاجرت به ایالات متحده آمریکا امکان داد به آنچنان حد و با چنان نیرو و جدیتی از منابع پرثروت تکامل صنعتی خود بهره برداری کند که در مدتی کوتاه بایستی به انحصار صنعتی اروپای باختری خاتمه دهد. این هر دو کیفیت بنوبه خود به آمریکا نیز تأثیر انقلابی میبخشد. رقابت فرمهای بزرگ متدرجاً مالکیت کوچک و متوسط فلاحتی

فرمرها را که پایه کلیه نظام سیاسی این کشور است مغلوب خود میسازد؛ در عین حال برای نخستین بار در مناطق صنعتی جمعیت پرولتاریا رو بافزایش میبرد و سرمایه بطور افسانه واری متمرکز میگردد.

حال بروسیه بپردازیم! در دوران انقلاب ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ نه تنها سلاطین اروپا بلکه بورژواهای اروپائی نیز تنها طریق نجات از دست پرولتاریا را که تازه شروع به بیدار شدن کرده بود، مداخله روسیه میدانستند. تزار را سرکرده ارتجاع اروپا اعلام نمودند. اکنون وی در گاتچینا، اسیر جنگی انقلابی است و روسیه طلایه دار جنبش انقلابی اروپاست.

وظیفه «مانیفست کمونیستی» عبارت بود از اعلام نابودی آتی و احتراز ناپذیر مالکیت کنونی بورژوازی. ولی در روسیه، بموازات التهاب پرتب و تاب سرمایه داری که با سرعت تمام در حال رشد و گسترش است و نیز بموازات مالکیت ارضی بورژوازی که فقط حالا در حال تکوین است ما بیش از نیمی از اراضی را در مالکیت اشتراکی دهقانان مشاهده میکنیم.

اکنون این سؤال پیش میآید: آیا آبخشین روس - این شکل مالکیت اولیه دسته جمعی زمین که در حقیقت اینک بسختی مختل و خراب شده - میتواند بلاواسطه به شکل عالی یعنی به شکل اشتراکی کمونیستی مالکیت زمین مبدل گردد؟ یا آنکه برعکس باید بدو همان جریان تجزیه ای را بپیماید که مختص سیر تکامل تاریخی باختر است؟

تنها پاسخی که اکنون میتوان باین سؤال داد این است: اگر انقلاب روسیه علامت شروع انقلاب پرولتاریای باختر بشود، بنحوی که هر دو یکدیگر را تکمیل کنند، در آن صورت مالکیت ارضی اشتراکی کنونی روسیه میتواند منشاء تکامل کمونیستی گردد.»

ک . مارکس، ف . انگلس

لندن، ۲۱ ژانویه، ۱۸۸۲

قریب به همین ایام ترجمه جدید لهستانی در ژنو نشر یافت: «Manifest Komunistyczny» سپس ترجمه تازه ای بزبان دانمارکی در Kjöbenhavn 1885. «Socialdemokratisk Bibliothek» منتشر شد. متأسفانه این ترجمه کامل نیست و برخی قسمت های اساسی آن که گویا برای مترجم مشکل بوده است از قلم انداخته شده و بطور کلی در برخی قسمتها آثار عدم دقت مشهود است و این نکته از آن نظر بیشتر مایه تأسف است که اگر از روی کاری که شده است قضاوت کنیم، معلوم میشود در صورتیکه مترجم دقت بیشتری مبذول میداشت میتوانست به نتایج ممتازی نائل آید.

در سال ۱۸۸۶ ترجمه جدیدی بزبان فرانسه در «Le Socialiste» پاریس انتشار

یافت؛ در بین ترجمه‌هائی که تا امروز شده است، این بهترین ترجمه محسوب می‌شود. در همان سال از روی همین ترجمه فرانسوی ترجمه‌ای به زبان اسپانیولی بعمل آمد که ابتدا در مجله «El Socialista» که در مادرید منتشر می‌شود و سپس بصورت رساله جداگانه‌ای چاپ شد:

"Manifiesto del partido", Por Carlos Marx Y F. Engels, Madrid, Administración de "El Socialista", Hernán Cortés 8.

بعنوان یک نکته جالب لازم به ذکر میدانم که در سال ۱۸۸۷ دست نویس ترجمه ارمی «مانیفست» به ناشری در قسطنطنیه تسلیم شد تا آنرا بچاپ رساند؛ ولی این مرد حسابی جرأت نداشت چیزی را که نام مارکس بر روی آنست چاپ کند و بیشتر صلاح دانست که مترجم تألیف کتاب را به خود منتسب سازد ولی شخص اخیر با این پیشنهاد موافقت نکرد.

در انگلستان چند بار ترجمه‌های آمریکائی کم و بیش ناموثقی منتشر شد. سرانجام در سال ۱۸۸۸ ترجمه موثقی منتشر شد. این ترجمه را دوست من سموئل مور انجام داد و ما دو تن قبل از دادن به مطبعه آنرا یکبار دیگر از نظر گذراندیم. عنوان آن چنین است:

«Manifesto of the Communist Party», by Karl Marx and Frederick Engels. Authorized English translation, edited and Fleet St., E.C. annotated by Frederick Engels, 1888, London, William Reeves, 185, Fleet St., E.C.

بعضی از ملاحظاتی که من برای ترجمه نوشته‌ام به چاپ فعلی ضمیمه است.

«مانیفست» برای خود دارای سرنوشتی است. هنگامیکه «مانیفست» انتشار یافت پیشگامان سوسیالیسم علمی، که در آن هنگام تعدادشان کم بود، آنرا با شعور و شرف فراوانی استقبال کردند (و این موضوع را ترجمه‌هائی که در پیشگفتار اول از آنها نامبرده ایم ثابت میکنند) ولی بزودی ارتجاعی که بر اثر شکست کارگران پاریس در ژوئن ۱۸۴۸ آغاز گردید «مانیفست» را در اطاق نسیان گذاشت و سرانجام این کتاب در نتیجه محاکمه کمونیستهای کلنی در نوامبر سال ۱۸۵۲ «طبق موازین قانونی»، غیر قانونی اعلام گردید. جنبش کارگری که با انقلاب فوریه مربوط بود از صحنه اجتماعی ناپدید گشت و «مانیفست» نیز همراه این جنبش از میدان بیرون رفت. هنگامیکه طبقه کارگر اروپا مجدداً باندازه کافی نیرو گرفت تا هجوم تازه‌ای را بر ضد حاکمیت طبقات حاکمه آغاز کند، «جمعیت بین‌المللی کارگران» ظهور کرد. هدف جمعیت این بود که کلیه نیروهای مبارز طبقه کارگر اروپا و آمریکا را در ارتش بزرگ واحدی گرد آورد. بهمین جهت این جمعیت نمیتوانست بلاواسطه طبق اصول مشروحه در «مانیفست» دست بکار شود، بلکه میبایستی آنچنان برنامه‌ای داشته باشد که در را به روی تردیونیونهای انگلیسی و پرودونیستهای فرانسوی و بلژیکی و ایتالیائی و

اسپانیائی و لاسالینهای آلمانی* ۵ نبندد. این برنامه - یعنی مقدمه آئین نامه بین المللی را - مارکس با چنان استادی نگاشت که حتی باکونین و آنارشئیستها نیز به این استادی اذعان کردند. مارکس به پیروزی نهائی اصول مشروحه در «مانیفست» اطمینان راسخ داشت و کاملاً متکی به رشد فکری طبقه کارگر بود، رشدی که میبایستی ثمره حتمی فعالیت مشترک و تبادل آراء باشد. حوادث و زیر و بم های مبارزه بر ضد سرمایه - و ضمناً شکستها بیش از فتح ها - نمی توانست به کارگران نشان ندهد که تا چه اندازه آن وسائل اکسیرمانندی که تا آن زمان از آن پیروی میکردند، بی پر و پااست، و نمیتوانست مغزهای آنانرا را برای درک کاملتر شرایط واقعی رهائی طبقه کارگر آماده تر نکند. حق هم بجانب مارکس بود. هنگامیکه بین الملل در سال ۱۸۷۴ منحل شد، طبقه کارگر بکلی با آنچه که در آغاز تشکیل بین الملل، یعنی در سال ۱۸۶۴ بود، تفاوت داشت. پرودونیسیم کشورهای رومن و لاسالیانیسم خاص آلمان در حال احتضار بود و حتی تردیونیونهای مافوق محافظه کار انگلیسی تدریجاً به جایی رسیدند که در سال ۱۸۸۷، که رئیس کنگره آنها در سوانس توانست از جانب آنها بگوید: «دیگر ما از سوسیالیسم قاره وحشتی نداریم.» و اما در سال ۱۸۸۷ سوسیالیسم قاره تقریباً منحصر به تئوری بود که در «مانیفست» تشریح شده است. بدین ترتیب تاریخ «مانیفست» تا حدودی تاریخ جنبش معاصر کارگری را، از سال ۱۸۴۸ به بعد، منعکس میکند. در حال حاضر این اثر در میان نوشته های سوسیالیستی بدون تردید رائج ترین و بین المللی ترین آثار است و برنامه مشترک توده های چندین میلیونی کارگران کلیه کشورها از سیبری تا کالیفرنیا است.

با این وجود هنگام نشر این کتاب نمیتوانستیم آنرا مانیفست سوسیالیستی بنامیم. در سال ۱۸۴۷ سوسیالیست به دو نوع اشخاص اطلاق میشد: یکی به طرفداران مکاتب مختلف تخیلی، مخصوصاً به طرفداران آوئن در انگلستان و فوریه در فرانسه که هر دوی آنها در همان موقع بصورت طریقت های محدودی در آمده و بتدریج در حال زوال بودند، و دیگری به انواع افسونگران اجتماعی که وعده میکردند، بی آنکه کوچکترین ضرری به سرمایه و سود آن وارد کنند، مصائب اجتماعی را بوسیله انواع وسائل اکسیرمانندی و وصله کاریهای گوناگون چاره کنند. در هر دو حالت آنها افرادی بودند که در خارج جنبش کارگری قرار داشتند و دیدگان خود را بیشتر به طبقات «تحصیل کرده» دوخته و از آنها کمک میطلبیدند؛ و برعکس، آن قسمت از طبقه کارگر، که به غیر کافی بودن تحولات صرفاً سیاسی معتقد شده و خواهان تغییر اساسی اجتماع بود، در آن ایام خود را کمونیست میخواند. این یک کمونیسیم خام و صرفاً غریزی و از بسیاری لحاظ زمخت ولی باندازه کافی نیرومند بود برای آنکه دو سیستم کمونیسیم تخیلی یعنی کمونیسیم «ایکاری» متعلق به کابه را در فرانسه و کمونیسیم تخیلی وایتلینگ را در آلمان بوجود آورد. در سال ۱۸۴۷ سوسیالیسم جنبش بورژوازی بود و کمونیسیم - جنبش کارگری. سوسیالیسم دست کم در قاره کاملاً برازنده شمرده میشد

ولی کمونیسم درست برعکس. و از آنجا که ما از همان موقع عقیده راسخی داشتیم باینکه «نجات طبقه کارگر فقط میتواند بدست خود طبقه کارگر صورت گیرد» در انتخاب یکی از این دو نام تردید جاز نداشتیم و از آن بعد نیز هرگز ب فکر ما خطور نکرد که از این نام انصراف جوئیم.

«پرولتاریای سراسر جهان، متحد شوید!» وقتی که ما چهل و دو سال پیش، در آستانه انقلاب پاریس، یعنی اولین انقلابی که پرولتاریا در آن با مطالبات خاص خود شرکت نمود، این صلا را در جهان در انداختیم تنها چند بانگ معدود به ندای ما پاسخ داد. ولی در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ پرولتارهای اکثر کشورهای اروپای باختری در جمعیت بین المللی کارگران، که خاطره پرافتخار آن پیوسته پایدار خواهد ماند، متحد شدند. درست است که خود بین الملل رویهمرفته تنها نه سال زندگی کرد ولی اینکه اتحاد جاوید پرولتارهای همه کشورها، که شالوده آنرا این بین الملل ریخته است، هنوز باقی است و حتی استوارتر هم شده است موضوعیست که وضع کنونی بهترین شاهد آنست. زیرا امروز، در لحظه ای که این سطور را مینگارم، پرولتاریای اروپا و آمریکا نیروهای رزمنده خود را که برای اولین بار بصورت ارتش واحدی در زیر پرچم واحد و بخاطر نزدیکترین هدف واحد گرد آمده است، سان میبندند. این هدف عبارت است از قانونی کردن هشت ساعت کار طبیعی روزانه که آنرا حتی در سال ۱۸۶۶ کنگره بین الملل در ژنو و سپس بار دیگر کنگره کارگران پاریس در سال ۱۸۸۹ اعلام داشته است (۲۴). منظره امروز به سرمایه داران و مالکین همه جهان نشان خواهد داد که پرولتارهای همه کشورها اکنون واقعاً متحد شده اند.

ایکاش مارکس اکنون در کنار من بود تا این منظره را به چشم خود میدید!

ف . انگلس

لندن، اول مه، ۱۸۹۰

پیشگفتار چاپ لهستانی سال ۱۸۹۲ (۲۵)

خود این حقیقت که چاپ تازه ای از «مانیفست کمونیستی» بزبان لهستانی ضروری

شده است اجازه میدهد نتیجه گیری های چندی بشود:

مقدم بر همه شایان ذکر است که «مانیفست» در این اواخر به یک نوع نمودار رشد صنایع بزرگ قاره اروپا مبدل شده است. بهمان میزان که در کشور معینی صنایع بزرگ رشد و توسعه یابد در بین کارگران این کشور میل به آگاهی از وضع خود بعنوان طبقه کارگر در قبال طبقات دارا، تقویت میگردد، جنبش سوسیالیستی در میان آنها دامنه میگردد و تقاضای «مانیفست» فزونی مییابد. بدین ترتیب از روی مقدار نسخ منتشره «مانیفست» بزبان یک کشور معین، میتوان بطور نسبتاً دقیق نه تنها وضع

جنبش کارگری بلکه حتی درجه تکامل صنایع بزرگ این کشور را نیز معین کرد. بهمین جهت طبع جدید «مانیفست» بزبان لهستانی حاکی از ترقی قطعی صنایع لهستان است. و اینکه در واقع چنین پیشرفتی در عرض دهسالی که از انتشار آخرین طبع این کتاب گذشته، انجام گرفته است، بهیچوجه نمیتواند مورد تردید قرار گیرد. لهستان روسیه، لهستان کنگره ای (۲۶) یک ناحیه صنعتی مهم امپراطوری روسیه شده است. در حالیکه صنایع عمده روسیه در نقاط مختلفی پراکنده است - قسمتی در خلیج فنلاند، قسمت دیگر در مرکز (مسکو، ولادیمیر)، قسمت سوم در سواحل دریای سیاه و دریای آزوف و غیره - صنایع لهستان در یک عرصه نسبتاً محدودی متمرکز شده و هم از مزایا و هم از معایب یک چنین تمرکزی برخوردار است. کارخانه داران رقابت کننده روسی وقتی به مزایای این تمرکز اقرار کردند که، با وجود میل آتشین بروسی کردن لهستان، تقاضا نمودند بر ضد لهستان عوارض و حقوق گمرکی وضع شود. و اما معایب آن خواه برای صاحبان صنایع لهستانی و خواه برای دولت روسیه عبارت از این است که افکار سوسیالیستی بین کارگران لهستان با سرعت انتشار مییابد و تقاضای «مانیفست» روزافزون است.

ولی این تکامل سریع صنایع لهستان، که از میزان صنایع روسیه بالاتر رفته است بنوبه خود دلیل تازه ای بر نیروی حیاتی پایان ناپذیر ملت لهستان و ضامن جدیدی برای استقرار حاکمیت ملی لهستان در آینده است. و احیاء یک لهستان مقتدر و مستقل هم امری است نه تنها مربوط به خود لهستانیان بلکه مربوط به همه ما. همکاری صادقانه ملل اروپا در عرصه جهانی تنها در صورتی میسر است که هر یک از این ملتها در خانه خود صاحب اختیار کامل باشد. انقلاب ۱۸۴۸ که در جریان آن مجاهدین پرولتاری ناچار شدند در زیر لوای پرولتاریا، در ماهیت امر، کار بورژوازی را انجام دهند، در عین حال بدست مجریان وصایای خود - یعنی لئوی بناپارت و بیسمارک - باستقلال ایتالیا و آلمان و مجارستان جامه عمل پوشاند. ولی لهستان را، که از سال ۱۷۹۲ بیش از مجموع این سه کشور برای انقلاب خدمت کرده بود هنگامیکه در سال ۱۸۶۳ در منگنه نیروهای روسیه که ده برابر نیروی لهستان بود، ذلیل و ناتوان گردیده بود، بحال خود گذاشتند. اشراف نتوانستند نه از استقلال لهستان دفاع کنند و نه آنرا دو باره بدست آورند؛ برای بورژوازی، اکنون این استقلال حداقل عمل السویه است. ولی با این وجود برای همکاری هم آهنگ ملل اروپا، استقلال لهستان ضروری است. این استقلال را تنها پرولتاریای جوان لهستان میتواند بدست آورد و اگر بدست آورد استقلال در دستهای او مأمون و مصون خواهد بود. زیرا استقلال لهستان برای کارگران بقیه اروپا بهمان اندازه ضروری است که برای خود کارگران لهستانی.

ف . انگلس

لندن، ۱۰ فوریه ۱۸۹۲

پیشگفتار چاپ ایتالیائی سال ۱۸۹۳ (۲۷)

— به خواننده ایتالیائی

انتشار «مانیفست حزب کمونیست» تقریباً بطور دقیقی مصادف شد با روز ۱۸ مارس ۱۸۴۸ یعنی روز انقلاب های میلان و برلن یا قیام مسلحانه دو ملت، ایتالیا و آلمان که یکی از آنها در مرکز قاره اروپا و دیگری در مرکز کشورهای مدیترانه قرار دارد؛ این دو ملت تا آن زمان بر اثر تفرقه و پرکندگی و مناقشات داخلی ضعیف شده و بهمین سبب تحت سیطره بیگانگان قرار گرفته بودند. ایتالیا در انقیاد امپراتور اطریش بسر میبرد و آلمان یوغ تزار کل روسیه را بر گردن داشت که اگر چه غیر مستقیم بود سبک تر احساس نمیشد. عواقب حوادث ۱۸ مارس ۱۸۴۸ ایتالیا و آلمان را از این ننگ رهایی بخشید؛ اگر طی سالیان بین ۱۸۴۸ تا ۱۸۷۱ این دو ملت کبیر قائم بذات شدند و استقلال هر یک از آنها به نحوی مستقر گشت، این بدانجهت بود که بقول کارل مارکس، همان کسانی که انقلاب ۱۸۴۸ را سرکوب کردند علی رغم اراده خود به مجریان وصایای آن مبدل گردیدند (۲۸).

همه جا این انقلاب را طبقه کارگر انجام داد؛ طبقه کارگر بود که باریکادها در خیابان برپا میکرد و جان خود را نثار مینمود. ولی تنها کارگران پاریس بودند که از برانداختن حکومت، منظور کاملاً روشنی داشتند و آن عبارت بود از برانداختن نظام بورژوازی. اما، با آنکه آنها از تضاد ناگزیری که بین طبقه آنها و بورژوازی وجود داشت بخوبی با خبر بودند معهداً نه تکامل اقتصادی کشور و نه سطح تفکر توده کارگران فرانسوی هیچکدام هنوز به آن پایه نرسیده بود که تجدید نظام اجتماعی را میسر و ممکن گردانند. بهمین جهت ثمرات انقلاب را در ماهیت امر طبقه سرمایه داران به چنگ آورد. در کشورهای دیگر نیز مانند ایتالیا و آلمان و اطریش، کارگران از همان ابتدا تنها عملشان این بود که به بورژوازی کمک کردند تا حاکمیت را بدست گیرد. ولی در هیچ کشوری سیادت بورژوازی بدون استقلال ملی میسر نیست. بهمین جهت انقلاب ۱۸۴۸ میبایستی به وحدت و استقلال آن مللی که تا آنزمان فاقد چنین وحدت و استقلالی بودند، یعنی ایتالیا و آلمان و مجارستان، منجر گردد. حال نوبت به لهستان رسیده است.

بدین ترتیب، اگر هم انقلاب سال ۱۸۴۸ انقلاب سوسیالیستی نبود ولی جاده این انقلاب را کوئید و زمینه را برایش مهیا ساخت، نظام بورژوازی که در همه کشورها مسبب رونق و اعتلای صنایع عظیم شده، در عین حال در عرض ۴۵ سال اخیر همه جا پرولتاریای انبوه و مجتمع و نیرومندی را ایجاد کرده است؛ بدینسان، بقول «مانیفست» نظام بورژوازی گورکن خود را بوجود آورده است. بدون اسقرار استقلال و وحدت هر یک از ملل، نه یگانگی بین المللی پرولتاریا ممکن است و نه همکاری

مسالمت آمیز و آگاهانه این ملل برای نیل به هدف های مشترک. برای آزمایش این سخن سعی کنید یکی از اقدامات و عملیات مشترک بین المللی کارگران ایتالیائی و مجار و آلمانی و لهستانی و روس را در شرایط سیاسی قبل از سال ۱۸۴۸ در نظر خود مجسم کنید!

پس نبردهای سال ۱۸۴۸ بیهوده نبوده است. این چهل و پنج سالی هم که ما را از این دوران انقلابی دور میگرداند بیهوده نگذشته است. ثمرات آن در حال نضج است و من فقط مایل بودم که انتشار این ترجمه ایتالیائی مبشر خوش قدم پیروزی پرولتاریای ایتالیا باشد، همانطور که انتشار اصل کتاب مبشر انقلاب جهانی بود.

«مانیفست» با عدالت و انصاف تمام حق آن نقش انقلابی را که سرمایه داری در گذشته ایفا کرد ادا میکند. نخستین ملت سرمایه داری ایتالیا بود. پایان قرون وسطای فئودالی و آغاز دوران معاصر سرمایه داری در سیمای با عظمتی مجسم میشود. این سیما _ دانتی ایتالیائی، آخرین شاعر قرون وسطی و در عین حال نخستین شاعر عصر جدید است. اکنون نیز مانند سال ۱۳۰۰ عصر تاریخی نوین آغاز میشود. آیا ایتالیا، دانتی جدیدی که ساعت تولد این عصر جدید، یعنی عصر پرولتاری را توقیع کند، بما خواهد داد؟

ف . انگلس

لندن، اول فوریه، ۱۸۹۳

زیرنویس ها

۱* من در پیشگفتار ترجمه انگلیسی چنین نوشته ام: «به این فکر که بعقیده من باید برای تاریخ همان اهمیتی را داشته باشد که تئوری داروین برای زیست شناسی دارد، هر دوی ما از چند سال پیش از سال ۱۸۴۵ بتدریج نزدیک میشدیم. اینرا که تا چه اندازه من مستقلاً در این مسیر پیش رفته بودم، از روی کتاب من موسوم به «وضع طبقه کارگر انگلستان» بخوبی میتوان فهمید. ولی هنگامی که در بهار سال ۱۸۴۵ بار دیگر مارکس را در بروکسل ملاقات کردم وی این فکر را پرورانده بود و تقریباً با همان عبارات روشنی که فوقاً ذکر کرده ام برایم بیان داشت.» (حاشیه انگلس برای چاپ آلمانی منتشره در سال ۱۸۹۰)

۲* خود لاسال در روابط خود با ما پیوسته دعوا داشت که وی شاگرد مارکس است و بدین دلیل «مانیفست» را پایه نظریات خود میداند. ولی در تبلیغات عمومی خود در سالهای ۱۸۶۲ - ۱۸۶۴ از خواست جمعیت های تعاونی تولیدی که دولت با اعطاء اعتبارات از آنها نگاهداری مینمود، گامی فراتر نگذاشت. (حاشیه انگلس)

"The Condition of the Working Class in England in 1844". By Frederick Engels. Translated by Florence K. Wischnewetzky, New York. Lovell - London. W. Reeves, 1888. (حاشیه انگلس)

۴* در پیشگفتار چاپ آلمانی ۱۸۷۲، این جمله با کمی تغییر آمده است. رجوع شود

به صفحه ۲ همین کتاب. - مترجم

۵* خود لاسال در روابط خود با ما پیوسته دعوا داشت که وی «شاگرد» مارکس است و بدین دلیل «مانیفست» را پایه نظریات خود میدانند. ولی طرفداران او روش دیگری داشتند و از خواست وی دائر بر ایجاد جمعیت های تعاونی تولیدی با اعتبارات دولتی فراتر نمیرفتند و طبقه کارگر را به هواداران کمک از جانب دولت و هواداران کمک از جانب خود، تقسیم میکردند. (حاشیه انگلس)

یادداشتها

۱- «مانیفست حزب کمونیست» یکی از مهمترین اسناد برنامه ای کمونیسم علمی است. «این کتاب کوچک باندازه چندین کتاب ارزش دارد: مضمونش تا امروز سراسر پرولتاریای متشکل و رزمنده دنیای متمدن را جان میبخشد و به جنبش در میآورد.» (لنین) این برنامه که در دسامبر ۱۸۴۷ و ژانویه ۱۸۴۸ بوسیله کارل مارکس و فریدریش انگلس برای اتحادیه کمونیستها نگارش یافت نخستین بار در فوریه ۱۸۴۸ در لندن بصورت جزوه ای در ۲۳ صفحه بطبع رسید. آنگاه از مارس تا ژوئیه ۱۸۴۸ در «Deutsche Londoner Zeitung»

ارگان دموکراتیک مهاجران آلمانی انتشار یافت و سپس در همان سال در لندن بشکل رساله ای در ۳۰ صفحه تجدید چاپ گردید. چاپ مذکور مبنای چاپهای دیگری قرار گرفت که بعدها باجازه مارکس و انگلس انتشار یافت. «مانیفست» در ۱۸۴۸ بچندین زبان اروپائی (فرانسه، لهستانی، ایتالیائی، دانمارکی، فلاندری و سوئدی) ترجمه شد. در چاپ ۱۸۴۸ هیچ نامی از مولفان نیست. نام آنها نخستین بار در مقدمه ای که ج. ج. هارنی در ۱۸۵۰ در روزنامه چارتیستها موسوم به «Red Republican» بر نخستین ترجمه انگلیسی نوشت ذکر شد.

۲- چاپ جدید آلمانی «مانیفست» در ۱۸۷۲ بابتکار هیئت تحریریه «Der Volksstaat» صورت گرفت. چاپ مذکور پیشگفتاری از مارکس و انگلس دارد و چند اصلاح کوچک در متن بعمل آمده است. عنوانش مانند چاپهای آلمانی سالهای ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ «مانیفست کمونیستی» است.

۳- منظور انقلاب فوریه سال ۱۸۴۸ فرانسه است.

۴- «Red Republican» هفته نامه چارتیستها بود که از ژوئن تا نوامبر ۱۸۵۰ بوسیله ج. ج. هارنی انتشار یافت. هفته نامه مذکور در نوامبر ۱۸۵۰ در شماره های ۲۱ تا ۲۴ خود اولین ترجمه انگلیسی «مانیفست حزب کمونیست» را تحت عنوان «Manifesto of the German Communist Party» منتشر ساخت.

۵- «Le Socialiste» هفته نامه ای که از اکتبر ۱۸۷۱ تا مه ۱۸۷۳ بزبان فرانسه در نیویورک انتشار یافت و ارگان شعب فرانسوی انترناسیونال اول در آمریکا بود. این قطننامه از عناصر بورژوا و خرده بورژوا در فدراسیون انترناسیونال اول در

آمریکای شمالی پشتیبانی میکرد و پس از کنگره اول لاهمه کلیه روابط خود را با انترناسیونال برید. هفته نامه مذکور در ژانویه و فوریه ۱۸۷۲ «مانیفست حزب کمونیست» را انتشار ساخت.

۶- این چاپ که در ۱۸۸۲ در ژنو انتشار یافت دومین چاپ روسی «مانیفست» است. انگلس در پیشگفتاری که بر مقاله «مناسبات اجتماعی در روسیه» نگاشته مترجم «مانیفست» را پلخانوف دانسته است. پلخانوف نیز در چاپ ۱۹۰۰ «مانیفست» یادآور میشود که ترجمه از خود اوست. مارکس و انگلس پیشگفتاری بر این چاپ نگاشتند که در ۵ فوریه ۱۸۸۲ بزبان روسی در مجله نارودنیکها انتشار یافت. پیشگفتار مذکور در ارگان حزب سوسیال دمکرات آلمان موسوم به «Der Sozialdemokrat» (شماره ۱۶ مورخ ۱۳ آوریل ۱۸۸۲) درج شد و انگلس آن را در پیشگفتار خویش بر چاپ آلمانی «مانیفست» در ۱۸۹۰ گنجانید.

۷- چاپ مذکور در ۱۸۶۹ انتشار یافته است.

۸- (ناقوس) روزنامه دموکراتیک انقلابی روسیه که از ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۷ بوسیله ا. ی. گرتسن و ن. پ. اگارف بزبان روسی و سپس از ۱۸۶۸ تا ۱۸۶۹ بزبان فرانسه باضمائی بروسی منتشر میشد. این روزنامه تا ۱۸۶۵ در لندن و سپس در ژنو انتشار مییافت.

۹- پس از آنکه آلكساندور دوم در ۱ مارس ۱۸۸۱ بدست اعضاء نارودنایاویا (سازمان مخفی نارودنیکها) کشته شد جانشین وی آلكساندور سوم از بیم عملیات تروریستی کمیته اجرائیه نارودنایارلیا در کاخ گاتچینا (در ناحیه ای بهمین نام در جنوب غربی لنین گراد امروزی) اقامت گزید.

۱۰- آیشین بمعنای دهکده مشاع (کمون) است .

۱۱- این پیشگفتار بر سومین چاپ آلمانی «مانیفست» که با اجازه انگلس انتشار یافت نوشته شد و این نخستین چاپی بود که پس از مرگ مارکس با تجدید نظر انگلس صورت گرفت.

۱۲- چاپ انگلیسی «مانیفست» که از طرف سموئل مور ترجمه شد در ۱۸۸۸ انتشار یافت که انگلس شخصاً آنرا از نظر گذرانده و پیشگفتاری و همچنین چند یادداشت را بر آن ضمیمه کرده بود.

۱۳- محاکمه کمونیستهای کلنی (از ۴ اکتبر تا ۱۲ نوامبر ۱۸۵۹) تماماً ساخته و پرداخته مقامات پروسی بود. یازده تن عضو اتحادیه کمونیستها (۱۸۴۷ - ۱۸۵۲)، این نخستین سازمان کمونیستی بین المللی پرولتاریا که تحت رهبری مارکس و انگلس قرار گرفته و «مانیفست حزب کمونیست» را برنامه خود قرار داده بود، از طرف دولت پروس توقیف گردیده باتهام «خیانت بمیهن» بمحاکمه کشانده شدند. اسنادی که باین منظور تهیه شده بود تشکیل میشد از «صورت جلسه اصلی» جلسات کمیته مرکزی

اتحادیه کمونیستها، ساخته و پرداخته پلیس پروس، و سایر اوراق جهلی، و همچنین اسناد ربوده شده بوسیله پلیس از فراکسیون ماجراجوی ویلیش - شاپر که از اتحادیه کمونیستها اخراج گشته بود. هفت تن از متهمان بر اساس اسناد جعلی و گواهی های دروغ به حبس از ۳ تا ۶ سال محکوم شدند. مارکس و انگلس در مقالات خویش تحت عنوان «محاكمه اخير در كلنى» (انگلس) و «افشاء محاكمه کمونیستهای كلنى» (مارکس) از فتنه انگیزی های سلسله جنبانان این محاكمه و شیوه های مودیانه ای که حکومت پلیس پروس بر ضد نهضت کارگری بین المللی بکار برده بود پرده برداشتند.

۱۴- در اینجا انگلس سخن بوان رئیس شورای تردیونیون های شهر سوان سی را در کنگره سالیانه تردیونیون ها که در ۱۸۸۷ در این شهر منعقد شد نقل میکند. روزنامه «Commonweal» در ۱۷ سپتامبر ۱۸۸۷ نطق بوان را درج کرده بود.

۱۵- «Woodhull and Claflin's Weekly» هفته نامه آمریکائی بود که از ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۶ در نیویورک بوسیله ویکتوریا و دوهول و تنسی کلافلین، از بورژواهای هوادار حقوق زنان، انتشار می یافت. «مانیفست حزب کمونیست» (با حذف بعضی از قسمتها) در ۳۰ دسامبر ۱۸۷۱ در این هفته نامه منتشر شد.

۱۶- در مورد مترجم دومین چاپ روسی «مانیفست» مراجعه شود به یادداشت شماره ۶.

۱۷- این ترجمه دانمارکی «Det Kommunistiske Manifest». København, 1885 - افتادگی ها و غلطهایی دارد که انگلس در پیشگفتار چاپ آلمانی «مانیفست» در ۱۸۹۰ تذکر داده است.

۱۸- «مانیفست حزب کمونیست» چاپ فرانسه بوسیله لورا لافارگ ترجمه شد و از ۲۹ اوت تا ۷ نوامبر ۱۸۸۵ در «Le Socialiste» ، و همچنین بشکل ضمیمه «La France socialiste» مرمکس در ۱۸۸۶ در پاریس انتشار یافت.

«Le Socialiste» هفته نامه ای بود بزبان فرانسه که ژول گد در ۱۸۸۵ در پاریس بنیاد نهاد. این هفته نامه تا ۱۹۰۲ ارگان حزب کارگر، از ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ ارگان حزب سوسیالیست فرانسه و از آن بعد ارگان حزب سوسیالیست فرانسوی بود. فریدریش انگلس در سالهای ۸۰ - ۹۰ با این هفته نامه همکاری میکرد.

۱۹- ترجمه اسپانیولی «مانیفست» از ژوئیه تا اوت ۱۸۸۶ در «Le Socialista» و سپس در طی همان سال بصورت جزوه منتشر شد.

هفته نامه «Le Socialista» ارگان مرکزی حزب کارگر سوسیالیست اسپانیا بود و از ۱۸۸۵ در مادرید انتشار یافت.

۲۰- این اصل از سالهای ۴۰ قرن نوزدهم بعد در یک سلسله از آثار مارکس و انگلس بیان شده است. عبارتی که در اینجا مورد نظر میباشد در «آئین نامه اتحادیه بین المللی کارگران» مذکور است.

۲۱- این پیشگفتار را انگلس بر چهارمین چاپ آلمانی «مانیفست» که در مه ۱۸۹۰ در لندن در مجموعه «Sozialdemokratische Bibliothek» انتشار یافت نگاشته است. این آخرین چاپی بود با تجدید نظر مؤلف. چهارمین چاپ آلمانی «مانیفست»، هم شامل پیشگفتاری بود که مارکس و انگلس بر چاپ آلمانی «مانیفست» در ۱۸۷۲ نوشته بودند و هم شامل پیشگفتار انگلس بر چاپ آلمانی «مانیفست» در ۱۸۸۳. بخشی از این پیشگفتار جدید انگلس در سرمقاله شماره ۳۳ «Der Sozialdemokrat» مورخ ۱۶ اوت ۱۸۹۰ تحت عنوان «چاپ جدید (مانیفست حزب کمونیست)» و در سرمقاله شماره ۴۸ «Arbeiter- Zeitung» مورخ ۲۸ نوامبر ۱۸۹۰ بمناسبت هفتادمین سالگرد ولادت انگلس انتشار یافت.

۲۲- انگلس به پیشگفتار خودش بر چاپ آلمانی ۱۸۸۳ اشاره میکند.

۲۳- اصل آلمانی پیشگفتار گم شده ای که مارکس و انگلس برای چاپ روسی «مانیفست» نگاشته اند و انگلس از آن یاد میکند پیدا شد. هنگامی که از متن روسی به آلمانی ترجمه میکرد انگلس چند اصلاح کوچک در آن بعمل آورده است.

۲۴- کنگره انترناسیونال در ژنو (اتحادیه بین المللی کارگران) از ۳ تا ۸ سپتامبر ۱۸۶۶ انعقاد یافت. در این کنگره ۶۰ نفر نمایندگی از طرف شورای مرکزی، شعب مختلف انترناسیونال و جمعیت‌های کارگری انگلستان، فرانسه، آلمان و سوئیس شرکت داشتند. صدارت کنگره بر عهده هرمان یونگ بود. «رهنمودهائی برای شورای مرکزی موقت در باره چند مسئله» که مارکس تنظیم کرده بود بمنزله گزارش رسمی شورای مرکزی در کنگره قرائت شد. هواداران پرودون که یک سوم آراء را داشتند با «رهنمودها» بمبارزه برخاسته در برابر کلیه مواد دستور روز، برنامه وسیع تنظیمی خود را قرار دادند. معذالک غالب مسائل آنطور حل شد که هواداران شورای مرکزی میخواستند. کنگره شش ماده از مواد نه گانه «رهنمودها» را بمشابه قطعنامه خود پذیرفت، از این قرار: وحدت عمل نیروهای بین المللی، برقرار ساختن قانونی روز هشت ساعته کار، کار کودکان و زنان، کار کنوپراتیوی، تردیونیون و ارتش. کنگره ژنو، اساسنامه و مقررات اتحادیه بین المللی کارگران را تصویب کرد.

کنگره کارگری پاریس، یعنی کنگره بین المللی کارگران سوسیالیست که از ۱۴ تا ۲۰ ژوئیه ۱۸۸۹ در پاریس منعقد بود در واقع کنگره ایست که انترناسیونال دوم را بوجود آورد. پیش از کنگره، مارکسیستها برهبری شخص انگلس با اپورتونیستهای فرانسه (ممکن طلبان) و هواداران آنان در فدراسیون های سوسیال دموکرات انگلستان، بمبارزه ای سخت پرداختند. اپورتونیستها در صدد بودند امر تدارک کنگره را در دست گیرند تا مقامات حساس کنگره را اشغال کنند و از اینکه وحدت بین المللی مجدد سازمانهای سوسیالیستی و سازمانهای کارگری بر مبنای مارکسیستی بنیاد گذاشته شود ممانعت بعمل آوردند. اما احزاب مارکسیستی در هنگام دعوت کنگره از نفوذی قطعی برخوردار بودند. کنگره کار خود را روز ۱۴ ژوئیه ۱۸۸۹، روز صدمین سالگرد سقوط

باستیل، آغاز کرد و ۳۹۳ نماینده از ۳۰ کشور اروپا و آمریکا در آن شرکت داشتند. ممکن طلبان در اثر شکست تشبثات خویش، برای همان روز در پاریس از کنگره مخالفی دعوت کردند. ولی فقط عده قلیلی از نمایندگان خارجی در کنگره ممکن طلبان شرکت جستند که اکثراً نماینده هیچکس هم نبودند.

کنگره بین المللی کارگران سوسیالیست گزارش نمایندگان احزاب سوسیالیست را در باره نهضت کارگری کشورهای آنان استماع کرد، اصول اساسی قانون بین المللی کار را مقرر گردانید و اجرای قانونی روز هشت ساعته کار را خواستار شد و راه را برای تحقق خواسته های مختلف کارگران نشان داد. کنگره ضرورت سازمان سیاسی پرولتاریا و مبارزه در راه تحقق خواسته های سیاسی کارگران را تأکید کرد و نظر داد که سیستم ارتش دائمی باید برافتند و سیستم تسلیح همگانی خلق بجای آن بنشینند. تصمیم بسیار مهم دیگر کنگره آن بود که از کارگران سراسر جهان طلبید که هر سال روز اول ماه مه را بمشابه جشن بین المللی پرولتاریا برگزار کنند.

۲۵- انگلس این پیشگفتار را برای چاپ جدید «مانیفست» بزبان لهستانی که در ۱۸۹۲ در لندن انتشار یافت به آلمانی نوشت. ترجمه مذکور از طرف ناشران مجمله «Przed'swit» که بوسیله سوسیالیستهای لهستانی اداره میشد منتشر گردید. انگلس هنگامی که پیشگفتار حاضر برای ناشران «Przed'swit» فرستاد در ۱۱ فوریه ۱۸۹۲ نامه ای به استانیسلاو مندلسن نگاشت و خبر داد که قصد دارد زبان لهستانی یاد بگیرد تا گسترش نهضت کارگری لهستانی را عمیقاً مطالعه کند و بتواند پیشگفتار مشروحو بر چاپ لهستانی آینده «مانیفست» بنویسد.

۲۶- لهستان کنگره بآن قسمت از لهستان گفته میشد که در اثر تصمیم کنگره وین (۱۸۱۴ - ۱۸۱۵) تحت نام رسمی کشور پادشاهی لهستان به روسیه تفویض گردید.

۲۷- این پیشگفتار تحت عنوان «به خواننده ایتالیائی» بنا به خواهش فیلیپا توراتی، رهبر سوسیالیست ایتالیا، بوسیله انگلس بزبان فرانسه برای چاپ ایتالیائی «مانیفست» نگارش یافت. چاپ مذکور «مانیفست» در ۱۸۹۳ از طرف انتشارات مجله «Critica Sociale»، ارگان تئوریک سوسیالیستها، با ترجمه پومپئو بتینی در میلان منتشر شد. پیشگفتار انگلس را توراتی ترجمه کرد.

۲۸- مارکس در بسیاری از نوشته ها و بویژه در مقاله «روح ارفورت در ۱۸۵۹» این نظریه را بیان داشته است که ارتجاع که خود را پس از ۱۸۴۸ بمشابه مجری ویژه وصایای انقلاب جا زد ناگزیر مطالبات انقلاب را، اگر چه بشیوه ای کاملاً خنده آور و تأثرانگیز و بصورت ریشخند انقلاب، برآورده ساخت.

تکثیر از: حجت برزگر

۲۰۰۰/۰۳/۱۷

کارل مارکس
فریدریش انگلس

مانیفست

حزب کمونیست

فهرست

- ۱- بورژواها و پرولتارها
- ۲- پرولتارها و کمونیستها
- ۳- ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی

- ۱- سوسیالیسم ارتجاعی
- الف- سوسیالیسم فئودالی
- ب- سوسیالیسم خرده بورژوازی
- ج- سوسیالیسم آلمانی یا سوسیالیسم «حقیقی»
- ۲- سوسیالیسم محافظه کار یا بورژوائی
- ۳- سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی - تخیلی
- ۴- مناسبات کمونیستها با احزاب اپوزیسیون

زیرنویس ها

یادداشتها

مانیفست حزب کمونیست

نوشته شده در دسامبر ۱۸۴۷ و متن اصلی بزبان آلمانی ژانویه ۱۸۴۸.
در فوریه ۱۸۴۸ در لندن نخستین بار بصورت جزوه ای بطبع رسید.

شبحی در اروپا در گشت و گذار است - شبح کمونیسم. همه نیروهای اروپای کهن
برای تعقیب مقدس این شبح متحد شده اند: پاپ و تزار، مترنیخ و گیزو، رادیکالهای
فرانسه و پلیس آلمان.

کجا است آن حزب اپوزیسیونی که مخالفینش، که بر مسند قدرت نشسته اند نام
کمونیستی روی آن نگذارند؟ کجا است آن حزب اپوزیسیونی که بنوبه خود داغ اتهام
کمونیسم را خواه بر عناصر اپوزیسیون پیشگامتر و خواه بر مخالفین مرتجع خویش
نزند؟

از این امر دو نتیجه حاصل میشود.

همه قدرتهای اروپا اکنون دیگر کمونیسم را بمثابه قدرتی تلقی میکنند. حال تماماً وقت آن در رسیده است که کمونیستها نظریات و مقاصد و تمایلات خویش را در برابر همه جهانیان آشکارا بیان دارند و در مقابل افسانه شبیح کمونیسم مانیفست خود حزب را قرار دهند.

بدین منظور کمونیستهای ملیتهای کاملاً گوناگون در لندن گرد آمدند و «مانیفست» زیرین را که اکنون بزبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی و ایتالیایی و فلامانندی و دانمارکی انتشار مییابد طرح ریزی کردند.

۱- بورژواها و پرولتارها*

تاریخ کلیه جامعه هائی که تاکنون وجود داشته*۷ تاریخ مبارزه طبقاتی است. مرد آزاد و بنده، پاتریسین و پلبین، مالک و صرف، استادکار*۸ و شاگرد، - خلاصه ستمگر و ستمکش با یکدیگر در تضاد دائمی بوده و به مبارزه ای بلاانقطاع، گاه نهان و گاه آشکار، مبارزه ائی که هر بار یا به تحول انقلابی سازمان سراسر جامعه و یا به فنای مشترک طبقات متخاصم ختم میگردد، دست زده اند.

در نخستین ادوار تاریخ، تقریباً در همه جا ما شاهد تقسیم کامل جامعه به صنوف مختلف یا درجه بندی گوناگونی از مقامات گوناگون اجتماعی هستیم. در روم قدیم ما پاتریسینها، شوالیه ها، پلبین ها، بردگان و در قرون وسطی به اربابان فئودال، واسالها، استادکاران، شاگردان و سرف ها برخورد میکنیم و در ضمن تقریباً در همه این طبقات نیز درجه بندی خاصی وجود دارد.

جامعه نوین بورژوازی، که از درون جامعه زوال یافته فئودال برون آمده، تضاد طبقاتی را از میان نبرده است، بلکه تنها طبقات نوین، شرایط نوین جور و ستم و اشکال نوین مبارزه را جانشین آنچه که کهنه بوده ساخته است.

ولی دوران ما، یعنی دوران بورژوازی، دارای صفت مشخصه است که تضاد طبقاتی را ساده کرده است. سراسر جامعه بیش از پیش به دو اردوگاه بزرگ متخاصم، به دو طبقه بزرگ که مستقیماً در برابر یکدیگر ایستاده اند تقسیم میشود: بورژوازی و پرولتاریا.

از سرف های قرون وسطی اهالی آزاد نخستین شهرها پدید آمدند؛ از این صنف شهرنشینان آزاد نخستین عناصر بورژوازی نشو و نما یافتند.

کشف آمریکا و راه دریائی دور آفریقا، برای بورژوازی که در حال ارتقاء بود، زمینه تازه ای بوجود آورد. بازار هند شرقی و چین و استعمار آمریکا، مبادله با مستعمرات، افزایش وسائل مبادله و کالاها بطور عموم، به بازرگانی و دریانوردی و صنایع چنان تکانی داد که تا آنزمان بی سابقه بود و بدینسان تکامل سریع عناصر انقلابی جامعه فئودال را که در حال انحطاط و سقوط بود، موجب گردید.

شیوه پیشین فئودالی یا صنفی صنعت اکنون دیگر تقاضا را که بمرزات بازارهای جدید در کار افزایش بود، نمیتوانست تکافو کند. جای آنرا صناعت یدی گرفت. استادان کارگاه بوسیله صنف متوسط صنعتی رانده شدند؛ تقسیم کار بین سازمانهای حرفه ای گوناگون از میان رفت و جای خود را به تقسیم کار در هر یک از کارگاههای جداگانه داد.

اما بازارها دائماً در حال رشد و تقاضا پیوسته در حال افزایش بود. صناعت یدی هم دیگر از عهده تکافوی آن برنمی آمد. آنگاه بخار و ماشین در تولید صنعتی انقلابی ایجاد کردند. صنایع بزرگ جدید جای صناعت یدی را گرفت و جای صنف متوسط صنعتی را میلیونرهای صنعتی؛ سرکردگان لشگرهای کامل صنعتی، یعنی بورژواهای نوین گرفتند.

صنایع بزرگ، بازار جهانی را، که کشف آمریکا آنرا زمینه چینی کرده بود، بوجود آورد. بازار جهانی به تجارت و دریانوردی و ارتباط از راه خشکی بسط فوق العاده ای داد. این امر بنویه خود در توسعه صنایع تأثیر کرد و بهمان نسبتی که صنایع، تجارت و کشتی رانی و راه آهن بسط مییافت بورژوازی نیز رشد و تکامل میپذیرفت و بر سرمایه های خویش می افزود و همه طبقاتی را که بازماندگان قرون وسطی بودند به عقب میراند.

بدین ترتیب مشاهده میکنیم که بورژوازی نوین خود محصول یک جریان تکامل طولانی و یکرشته تحولات در شیوه تولید و مبادله است.

هر یک از این مراحل تکامل بورژوازی، کامیابی سیاسی مربوطه ایرا*۹* از پی داشت. بورژوازی که هنگام تسلط اربابان فئودال صنفی ستمکش بود در کمون*۱۰* بصورت جمعیتی مسلح و حاکم بر خویش در آمد، در اینجا - جمهوری مستقل شهری بود*۱۱* و در آنجا - «صنف سومی» که به سلطنت مالیات می پرداخت*۱۲* و سپس در دوره صناعت یدی در سلطنتهای صنفی یا مطلقه حریف اشرافیت گردید و بطور کلی پایه اساسی سلطنتهای بزرگ قرار گرفت، و سرانجام پس از استقرار صنایع بزرگ و بازار جهانی، در دولت انتخابی نوین برای خویش سلطه سیاسی منحصر بفرد بدست آورد. قدرت دولتی نوین فقط کمیته ایست که امور مشترک همه طبقه بورژوازی را اداره مینماید.

بورژوازی در تاریخ نقش فوق العاده انقلابی ایفا نموده است.

بورژوازی، هر جا که بقدرت رسید، کلیه مناسبات فئودالی، پادشاهی و احساساتی را برهم زد. پیوندهای رنگارنگ فئودالی را که انسان را به «مخدومین طبیعی» خویش وابسته میساخت، بیرحمانه از هم گسست و بین آدمیان پیوند دیگری، جز پیوند نفع صرف و «نقدینه» بی عاطفه باقی نگذاشت. هیجان مقدس جذبه مذهبی و جوش و خروش شوالیه مآبانه و شیوه احساساتی تنگ نظرانه را در آبهای یخ زده حسابگریهای خودپرستانه خویش غرق ساخت. وی قابلیت شخصی انسان را به ارزش مبادله ای بدل

ساخت و بجای آزادی های بیشمار عطا شده یا از روی استحقاق بکف آمده، تنها آزادی عاری از وجدان تجارت را برقرار ساخت و در یک کلمه، بجای استثماری که در پرده پندارهای مذهبی و سیاسی پیچیده و مستور بود، استثمار آشکار، خالی از شرم، مستقیم و سنگدلانه ایرا رائج گردانید.

بورژوازی انواع فعالیت‌هایی را که تا این هنگام حرمتی داشتند و بدانها با خوفی زاهدانه مینگریستند، از هاله مقدس خویش محروم کرد. پزشکی و دادرس و کشیش و شاعر و دانشمند را بمزدوران جیره خوار مبدل ساخت.

بورژوازی پوشش عاطفه آمیز و احساساتی مناسبات خانوادگی را از هم درید و آنرا به مناسبات صرفاً پولی تبدیل نمود.

بورژوازی آشکار ساخت که چگونه لختی و تن آسائی، مکمل برانزده قدرت نمائیهای خشونت آمیز قرون وسطائی بود، همان قدرت نمائی که مرتجعین تا بدین حد ستاینده اش هستند. وی برای نخستین بار نشان داد که فعالیت آدمی مستعد ایجاد چه چیزهاست و عجایبی از هنر پدید آورد، که بکلی غیر از اهرم مصر و لوله های آب رم و کاتدرالهای گنتی است؛ لشگرکشی‌هایی انجام داد که بالمره از مهاجرت‌های اقوام و قبایل و محاربات صلیبی متمایز است.

بورژوازی، بدون ایجاد تحولات دائمی در افزارهای تولید و بنابر این بدون انقلابی کردن مناسبات تولید و همچنین مناسبات اجتماعی، نمی تواند وجود داشته باشد، و حال آنکه بر عکس اولین شرط وجود کلیه طبقات صنعتی سابق عبارت از نگاهداری بلا تغییر طرز کهنه تولید بود. تحولات لاینقطع در تولید، تزلزل بلا انقطاع کلیه اوضاع و احوال اجتماعی و عدم اطمینان دائمی و جنبش همیشگی – دوران بورژوازی را از کلیه ادوار سابق ۱۳* مشخص میسازد. کلیه مناسبات خشکیده و زنگ زده، با همه آن تصورات و نظریات مقدس و کهنسالی که در التزام خویش داشتند، محو میگردند، و آنچه که تازه ساخته شده، پیش از آنکه جانی بگیرد کهنه شده است. آنچه که صنفی و راکد است معدوم میگردد، آنچه که مقدس است از قدس خود عاری میشود و سرانجام انسانها ناگزیر میشوند به وضع زندگی و روابط متقابله خویش با دیدگانی هوشیار بنگرند.

نیاز بیک بازار دائم التوسعه برای فروش کالاهای خود، بورژوازی را بهمه جای کره زمین میکشانند. همه جا باید رسوخ کند، همه جا ساکن شود، با همه جا رابطه برقرار سازد.

بورژوازی از طریق بهره کشی از بازار جهانی به تولید و مصرف همه کشورها جنبه جهان وطنی داد و علی رغم آه و اسف فراوان مرتجعین، صنایع را از قالب ملی بیرون کشید. رشته های صنایع سالخورد ملی از میان رفته و هر روز نیز در حال از میان رفتن است. جای آنها را رشته های نوین صنایع که رواجشان برای کلیه ملل متمدن امری حیاتی است میگیرد – رشته هائی که مواد خامش دیگر در درون کشور

نیست، بلکه از دورترین مناطق کره زمین فراهم میشود، رشته هائی که محصول کارخانه هایش نه تنها در کشور معین، بلکه در همه دنیا بمصرف میرسد. بجای نیازمندیهای سابق، که با محصولات صنعتی محلی ارضاء میگردد، اینک حوایج نوین بروز میکند که برای ارضاء آنها محصول ممالک دور دست و اقالیم گوناگون لازم است. جای عزلت جوئی ملی و محلی کهن و اکتفا به محصولات تولیدی خودی را رفت و آمد و ارتباط همه جانبه و وابستگی همه جانبه ملل با یکدیگر میگیرد. وضع در مورد تولید معنویات نیز همانند وضع در مورد تولید مادیات است. ثمرات فعالیت معنوی ملل جداگانه به ملک مشترکی مبدل میگردد. شیوه یک جانبه و محدودیت ملی بیش از پیش محال و از ادبیات گوناگون ملی و محلی یک ادبیات ۱۴* جهانی ساخته میشود.

بورژوازی، از طریق تکمیل سریع کلیه ابزارهای تولید و از طریق تسهیل بی حد و اندازه وسایل ارتباط همه و حتی وحشی ترین ملل را به سوی تمدن میکشاند. بهای ارزان کالاهای بورژوازی - همان توپخانه سنگینی است که با آن هرگونه دیوارهای چین را در هم میکوبد و لجوجانه ترین کینه های وحشیان نسبت به بیگانگان را وادار به تسلیم میسازد. وی ملتها را ناگزیر میکند که اگر نخواهند نابود شوند شیوه تولید بورژوازی را بپذیرند و آنچه را که باصطلاح تمدن نام دارد نزد خود رواج دهند بدین معنی که آنها نیز بورژوا شوند. خلاصه آنکه جهانی همشکل و همانند خویش می آفریند.

بورژوازی ده را تابع سیادت شهر ساخت. شهرهای کلان بوجود آورد، بر تعداد نفوس شهر نسبت به نفوس ده بمیزان شگرفی افزود و بدینسان بخش مهمی از اهالی را از بلاهت زندگی ده بیرون کشید. بهمان شیوه که ده را تابع سیادت شهر ساخت، کشورهای وحشی و نیمه وحشی را نیز وابسته کشورهای متمدن و ملتهای فلاحت پیشه را وابسته ملل بورژوا و خاور را وابسته باختر نمود.

بورژوازی بیش از پیش پراکندگی وسائل تولید و مالکیت و نفوس را مرتفع میسازد. وی نفوس را مجتمع ساخته است، وسائل تولید را متراکم نموده و مالکیت را در دست عده کمی تمرکز بخشیده است. نتیجه قهری این وضع تمرکز سیاسی است. شهرستانهای مستقل که تنها بین خود روابط اتحادی داشتند و دارای منافع و قوانین و حکومتها و مقررات گمرکی مختلف بودند، بصورت یک ملت واحد با حکومت واحد، قانون گزاری واحد و منافع ملی طبقاتی واحد و مرزهای گمرکی واحد در آمدند.

بورژوازی در عرض مدت کمتر از صد سال سیادت طبقاتی خود، آنچنان نیروهای تولیدی پدید آورد که از لحاظ کمیت و عظمت بالاتر از آن چیزی است که همه نسلهای گذشته جمعاً بوجود آورده اند. رام ساختن قوای طبیعت، تولید ماشینی، بکار بردن شیمی در صنایع و کشاورزی، کشتی رانی، راه آهن، تلگراف برقی، مزروع ساختن

یکسلسله از بخشهای جهان، قابل کشتی رانی کردن رودها، پیدایش توده هائی از جمعیت که گوئی از اعماق زمین میجوشند - کدام یک از اعصار گذشته میتوانستند حدس بزنند که در بطن کار اجتماعی یک چنین نیروی تولیدی مکنون است!

بدین سان مشاهده کردیم که وسائل تولید و مبادله ئی که بورژوازی بر بنیاد آن استقرار یافت، در جامعه فئودال ایجاد شده بود. در مرحله معینی از رشد این وسائل تولید و مبادله، مناسباتی که در داخل آن تولید و مبادله جامعه فئودالی انجام پذیرفت یعنی سازمان فئودالی کشاورزی و صنایع، و یا بعبارت دیگر، مناسبات فئودالی مالکیت - دیگر مطابقت خود را با نیروهای مولده ای که رشد یافته بودند از دست دادند. و بجای آنکه تولید را پیشرفت دهند سد راه آن شدند^{۱۵*} و به پابند آن مبدل گردیدند. می بایستی آنها را خورد کرد و خورد هم شدند.

رقابت آزاد و سازمان اجتماعی و سیاسی متناسب با آن، همراه تسلط اقتصادی و سیاسی طبقه بورژوازی جانشین آنها شد.

نظیر همین جریان نیز در برابر دیدگان ما انجام میپذیرد. جامعه نوین بورژوازی، با روابط بورژوازی تولید و مبادله و با مناسبات بورژوازی مالکیت آن، جامعه ای که گوئی سحرآسا چنین وسائل نیرومند تولید و مبادله را بوجود آورده است، اکنون شبیه به جادوگری است که خود از عهده اداره و رام کردن آن قوای تحت الارضی که با افسون خود احضار نموده است برنمیآید. حال دیگر یک چند دهسال است که تاریخ صنایع و بازرگانی تنها عبارت است از تاریخ طغیان نیروهای مولده معاصر بر ضد مناسبات تولید معاصر، برضد آن مناسبات مالکیتی که شرط هستی بورژوازی و سلطه اوست. کافی است به بحرانهای تجارتی اشاره کنیم که با تکرار ادواری خویش و به نحوی همواره تهدید آمیزتر هستی تمام جامعه بورژوازی را در معرض فنا قرار میدهند. در مواقع بحران تجارتی هر بار نه تنها بخش هنگفتی از کالاهای ساخته شده، بلکه حتی نیروهای مولده ای که بوجود آمده اند نیز نابود میگردد. هنگام بحرانهای یک بیماری همگانی اجتماعی پدید میشود که تصور آن برای مردم اعصار گذشته نامعقول بنظر میرسید، و آن بیماری همگانی اضافه تولید است. جامعه ناگهان به قهقراه باز میگردد و بغتتاً بحال بربریت دچار میشود، گوئی قحط و غلا و جنگ عمومی خانمانسوزی او را از همه وسایل زندگی محروم ساخته است؛ پنداری که صنایع و بازرگانی نابود شده است. چرا؟ برای آنکه جامعه بیش از حد تمدن، بیش از حد وسائل زندگی، بیش از حد صنایع و بازرگانی در اختیار خویش دارد. نیروهای مولده ای که در اختیار اوست، دیگر بکار تکامل تمدن بورژوازی^{۱۶*} مناسبات بورژوازی مالکیت نمیخورد؛ برعکس، آن نیروها برای این مناسبات بسی عظیم شده اند و مناسبات بورژوازی، نشو و نمای آنها را مانع میگردد؛ و هنگامیکه نیروهای مولده در هم شکستن تمام این موانع و سدها را آغاز میکنند، آنگاه سراسر جامعه بورژوازی را دچار پریشانی و اختلال مینمایند و هستی مالکیت بورژوازی را دستخوش

خطر میسازند. دایره مناسبات بورژوازی بیش از آن تنگ شده است که بتواند ثروتی را که آفریده خود اوست در خویش بگنجانند. از چه طریقی بورژوازی بحران را دفع میکند؟ از طرفی بوسیله محو اجباری توده های تمام و کمالی از نیروهای مولده و از طرف دیگر بوسیله تسخیر بازارهای تازه و بهره کشی بیشتری از بازارهای کهنه. و بالاخره از چه راه؟ از این راه که بحرانهای وسیعتر و مخربتری را آماده میکند و از وسائل جلوگیری از آنها نیز میکاهد.

سلاحی که بورژوازی با آن فتودالیسم را واژگون ساخت، اکنون بر ضد خود بورژوازی متوجه است.

ولی بورژوازی نه تنها سلاحی را حدادی کرد که هلاکش خواهد ساخت، بلکه مردمی را که این سلاح را بسوی او متوجه خواهند نمود، یعنی کارگران نوین یا پرولتارها را نیز بوجود آورد.

بهمان نسبتی که بورژوازی، یعنی سرمایه، رشد می پذیرد، پرولتاریا، یعنی طبقه کارگر معاصر نیز رشد مییابد. اینان تنها زمانی میتوانند زندگی کنند که کاری بدست آورند و فقط هنگامی میتوانند کاری بدست آورند که کارشان بر سرمایه بیافزاید. این کارگران که مجبورند فرد فرد خود را بفروش رسانند، کالائی هستند مانند هر کالای دیگر، و بهمین جهت نیز دستخوش کلیه حوادث رقابت و نوسانات بازارند.

بر اثر توسعه استعمال ماشین و تقسیم کار، کار پرولتاریا هرگونه جنبه مستقلانه خود را از دست داده و در نتیجه لطف کار نیز برای کارگر از بین رفته است. کارگر به زائده ساده ماشین مبدل می گردد و از وی فقط ساده ترین و یکنواختترین شیوه هائی را می خواهند که آسانتر از همه فرا گرفته میشود. بدین جهت مصارفی که برای کارگر میشود تنها منحصر میگردد به تهیه وسایل معیشتی که برای حفظ خودش و بقاء نسلش ضروری است. و بهای کالا، و از آنجمله بهای کار (۲۹)، مساوی با مصارف تولید آنست. بهمین نسبت که بر نامطبوعی کار افزوده میشود، بهمین نسبت نیز مزد کاهش میپذیرد. حتی از این هم بالاتر: بهمین نسبت که استعمال ماشین و تقسیم کار توسعه مییابد، بهمین نسبت نیز بر کمیت کار* ۱۷* افزوده میگردد، خواه بحساب ازدیاد ساعات کار و خواه در نتیجه افزایش کمیت کار لازم در یک مدت زمان معین و یا در نتیجه تسریع حرکت ماشین و غیره.

صنایع معاصر، کارگاه کوچک استادکار پاتریارکال را به کارخانه بزرگ سرمایه دار صنعتی مبدل ساخت. توده های کارگر که در کارخانه گرد آمده اند مانند سربازان متشکل میشوند. کارگران، بمشابه سربازان ساده صنعت، تحت نظارت سلسله مراتب کاملی از درجه داران و افسران قرار میگیرند. آنان نه تنها غلامان طبقه بورژوازی و حکومت بورژوازی میباشند بلکه هر روز و هر ساعت ماشین و ناظرین کارخانه و بیش از همه خود بورژواهای صاحب کارخانه آنان را به قید اسارت خویش در می آورند. هر

اندازه که این استبداد، سودورزی را به نحو آشکارتری هدف و مقصود نهائی^{۱۸*} خویش اعلام دارد، بهمان اندازه سفلته تر و منفورتر است و همانقدر خشم بیشتری را متوجه خویش میسازد.

هر اندازه مهارت و زور و بازو در کار دستی کمتر لازم آید، بدین معنی که صنایع معاصر بیشتر رشد یابد - بهمان اندازه کار زن بیشتر جانشین کار مرد میشود^{۱۹*}. اختلاف سن و جنس دیگر برای طبقه کارگر اهمیت اجتماعی خود را از دست میدهد - همه افزار کارند که بر حسب سن و جنس مصارف مختلفی را لازم دارند.

همینکه استثمار صاحب کارخانه از کارگران انجام پذیرفت و کارگر سرانجام مزد خویش را بصورت پول نقد دریافت داشت، تازه قسمتهای دیگر بورژوازی مانند صاحب خانه و دکاندار و گرو گیر و غیره بجانش می افتند.

قشرهای پائینی صنف متوسط، یعنی کارخانه داران کوچک، کسبه و رباخواران کوچک، پیشه وران و دهقانان - همه این طبقات به صفوف پرولتاریا داخل می شوند، عده ای بدان سبب که سرمایه کوچک آنها برای دائر ساختن بنگاههای عظیم صنعتی رسا نیست و از عهده رقابت با سرمایه داران بزرگ تر بر نمی آیند و عده ای برای آنکه مهارت شغلی آنان در قبال وسائل جدید تولید بی ارزش میشود. بدینسان از تمام طبقات اهالی افرادی در زمره پرولتاریا وارد میشوند.

پرولتاریا مراحل گوناگون رشد و تکامل را می پیماید. مبارزه اش بر ضد بورژوازی موازی با زندگی آغاز می گردد.

در ابتدا کارگران فرد فرد مبارزه میکنند، بعدها کارگران یک کارخانه و آنگاه کارگران یک رشته از صنایع در یک ناحیه بر ضد فلان بورژوائی که آنانرا مستقیماً استثمار مینماید آغاز مبارزه را می گذرانند. حمله کارگران تنها بر ضد مناسبات تولیدی بورژوازی نیست بلکه بر ضد خود افزارهای تولید نیز هست^{۲۰*}؛ بدین معنی که کالاهای بیگانه ئی را که با آنان رقابت میکند نابود میسازند، ماشینها را درهم میشکنند، کارخانه را طعمه حریق میکنند و میکوشند تا با اعمال زور مقام از دست رفته کارگر قرون وسطائی را باز یابند.

در این مرحله کارگران توده ای را تشکیل میدهند که در سراسر کشور پراکنده و بر اثر رقابت، دچار افتراق است. هنوز یگانگی توده های کارگر ثمره اتحاد خود آنان نیست بلکه نتیجه یگانگی بورژوازی است که برای احزاز مقاصد سیاسی خویش باید همه پرولتاریا را به جنبش در آورد و در این هنگام هنوز قادر است این کار را انجام دهد. در این مرحله پرولتارها بر ضد دشمن خود مبارزه نمی کنند. مبارزه آنان بر ضد دشمن یا بازماندگان سلطنت مطلقه و مالکین زمین و بورژواهای غیر صنعتی و خورده بورژوازی است. بدین سان همه جنبش تاریخی در دست بورژوازی تمرکز مییابد و هر پیروزی که در این حالت بدست آید پیروزی بورژوازی است.

ولی در نتیجه ترقی صنایع نه تنها تعداد پرولتاریا افزایش می یابد، بلکه پرولتاریا

بصورت توده های بزرگی گرد آمده نیرویش فزونی میگیرد و این نیرو را بهتر حس میکند. به نسبتی که استعمال ماشین بطور روزافزونی اختلاف کار را از میان می برد و تقریباً مزد کار همه را بطور مساوی تا میزان نازلی سقوط میدهد بهمان نسبت مصالح و شرایط زندگی پرولتاریا نیز بیش از پیش همانند و یکسان میشود. رقابت روزافزون بین بورژواها و بحران های تجارتي که ناشی از این رقابت است، مزد کارگران را پیوسته بصورتی ناپایدارتر در می آورد. کار ماشین، که بسرعتی هر چه تمامتر تکامل و همواره بهبود می یابد، وضع زندگی کارگران را نامطمئن تر میگرداند. تصادمات بین افراد جداگانه کارگر و افراد جداگانه بورژوا بیش از پیش شکل تصادم میان دو طبقه را بخود میگیرد. کارگران در آغاز کار بر ضد بورژوازی دست به ائتلاف ۲۱* میزنند و برای دفاع از مزد کار خود مشترکاً عمل مینمایند و حتی جمعیت های دائمی تشکیل میدهند تا در صورت تصادمات احتمالی بتوانند وسائل معیشت خویش را تأمین کنند. در برخی نقاط، مبارزه جنبه شورش بخود میگیرد.

گاه گاه کارگران پیروز میشوند ولی این پیروزیها تنها پیروزیهای گذرنده است. نتیجه واقعی مبارزه آنان، کامیابی بلاواسطه آنان نیست بلکه اتحاد کارگران است که همواره در حال نضج است. رشد مداوم وسائل ارتباط که محصول صنایع بزرگ است و کارگران نواحی گوناگون را به یکدیگر مربوط میسازد، در این امر بوی مساعدت مینماید. تنها این رابطه لازم است تا تمام کانون های مبارزه محلی را که در همه جا دارای یک خصلت واحد است بصورت یک مبارزه ملی و طبقاتی متمرکز سازد. هر مبارزه طبقاتی هم خود یک مبارزه سیاسی است. و آن یگانگی که شهرنشینان قرون وسطی برای ایجادش، در اثر وجود کوره راه های روستائی نیازمند قرنها بودند، پرولتاریای معاصر بوسیله راه های آهن در عرض چند سال بوجود می آورد.

این تشکل پرولتاریا بشکل طبقه و سرانجام بصورت حزب سیاسی – هر لحظه در اثر رقابتي که بین خود کارگران وجود دارد مختل میگردد.

ولی این تشکل بار دیگر قویتر و محکمتر و نیرومندتر بوجود می آید و از منازعات بین قشرهای بورژوازی استفاده نموده، آنها را ناگزیر میکند که برخی از منافع کارگران برسمیت شناخته شده و به آن صورت قانونی داده شود، از این قبیل است قانون مربوط به روز کار ده ساعته در انگلستان.

بطور کلی تصادماتی که در درون جامعه کهن وجود دارد از بسیاری لحاظ به جریان رشد پرولتاریا مساعدت مینماید. بورژوازی در حال مبارزه بلانقطاع است: در آغاز بر ضد اشراف، سپس علیه آن قسمتهائی از بورژوازی که منافع آنها با پیشرفت صنایع متضاد است و بطور دائم علیه بورژوازی همه کشورهای بیگانه. طی همه این مبارزات بورژوازی ناگزیر است از پرولتاریا استمداد کند و وی را به یاری طلبد و بدین سان او را به عرصه جنبش سیاسی بکشاند. بنابر این این خود بورژوازیست که به پرولتاریا عناصر آموزش خود ۲۲* را میدهد، بعبارت دیگر سلاح ضد خویش را در

اختیار وی میگذارد.

و اما بعد، چنانکه دیدیم ترقی صنایع قشرهای تام و تمامی از طبقه حاکمه را بدخل پرولتاریا می راند و یا لاقطل شرایط زندگی آنها را دستخوش تهدید قرار میدهد، اینان نیز بمیزان زیاد عناصر آموزش ۲۳* را برای پرولتاریا همراه می آورند. سرانجام، هنگامیکه مبارزه طبقاتی به لحظه قطعی نزدیک میشود، جریان تجزیه ای که در درون طبقه حاکمه و تمام جامعه کهن انجام می پذیرد، چنان جنبه پر جوش و شدیدی بخود می گیرد که بخش کوچکی از طبقه حاکمه از آن روگردان شده به طبقه انقلابی، یعنی طبقه ای که آینده از آن اوست، می پیوندند. بهمین جهت است که مانند گذشته، که بخشی از نجبا بسوی بورژوازی می آمدند، اکنون نیز بخشی از بورژوازی، و همانا آن بخش از صاحب نظران بورژوا که به درک تئوریک مجموع جنبش تاریخی نائل آمده اند به پرولتاریا میگرند.

بین همه طبقاتی که اکنون در مقابل بورژوازی قرار دارند تنها پرولتاریا یک طبقه واقعاً انقلابی است. تمام طبقات دیگر، بر اثر تکامل صنایع بزرگ راه انحطاط و زول می پیمایند و حال آنکه پرولتاریا خود ثمره و محصول صنایع بزرگ است.

صنوف متوسط، یعنی صاحبان صنایع کوچک، سوداگران خرده پا، پیشه وران و دهقانان، _ همگی برای آنکه هستی خود را، بعنوان صنف متوسط، از زول برهانند، با بورژوازی نبرد میکنند. پس آنها انقلابی نیستند بلکه محافظه کارند. حتی از این هم بالاتر، آنها مرتجعند، زیرا میکوشند تا چرخ تاریخ را به عقب باز گردانند. اگر آنها انقلابی هم باشند تنها از این جهت است که در معرض این خطرند که بصنوف پرولتاریا رانده شوند، لذا از منافع آتی خود دفاع نمیکند بلکه از مصالح آتی خویش مدافعه مینمایند، پس نظریات خویش را ترک میگویند تا نظر پرولتاریا را بپذیرند.

لومپن پرولتاریا، این محصول انفعالی پوسیدگی تحتانی ترین قشرهای جامعه کهن، در جریان انقلاب پرولتاری، در برخی نقاط، بطرف جنبش کشیده میشود ولی بر اثر وضع عمومی زندگی خویش بسی بیشتر متمایل است که خود را به دسایس و تحریکات ارتجاعی بفروشد.

در اوضاع و احوال زندگی پرولتاریا، دیگر شرایط جامعه کهن نابود شده است. پرولتاریا مایملکی ندارد؛ مناسبات وی با زن و فرزند با مناسبات خانواده های بورژوازی هیچگونه وجه مشترکی ندارد؛ کار نوین صنعتی و شیوه نوین اسارت در زیر یوغ سرمایه، که خواه در انگلستان و فرانسه و خواه در آمریکا و آلمان یک نواخت است، هرگونه جنبه ملی را از پرولتاریا زدوده است. قانون، اخلاق، مذهب، برای وی چیز دیگری نیست جز تعصب بورژوازی که در پس آنها منافع بورژوازی پنهان شده است. تمام طبقات پیشین، پس از رسیدن بسیادت، می کوشیدند آن وضع و موقع حیاتی را که بچنگ آورده اند تحکیم کنند و تمام جامعه را بشرایطی که طرز تملک آنها را تأمین کند، تابع سازند. اما پرولتارها تنها زمانی میتوانند نیروهای مولده

جامعه را بدست آورند که بتوانند شیوه کنونی تملک خود و در عین حال همه شیوه های مالکیتی را که تاکنون وجود داشته است از میان ببرند. پرولتارها از خود چیزی ندارند که حفظش کنند، آنها باید آنچه را که تاکنون مالکیت خصوصی را حفظ مینمود و آنرا مأمون و مصون میساخت نابود گرداند.

کلیه جنبش هائی که تاکنون وجود داشته یا جنبش اقلیت ها بوده و یا خود بسود اقلیتها انجام می گرفته است. جنبش پرولتاریا جنبش ۲۴* مستقل اکثریتی عظیم است که بسود اکثریت عظیم انجام میپذیرد. پرولتاریا، یعنی تحتانی ترین قشر جامعه کنونی، نمیتواند برخیزد و نمیتواند قد برافرازد بی آنکه تمام روینای شامل آن قشرهائی که جامعه رسمی را تشکیل میدهند، منفجر گردد.

مبارزه پرولتاریا بر ضد بورژوازی در آغاز، اگر از لحاظ معنی و مضمون ملی نباشد از لحاظ شکل و صورت ملی است. پرولتاریای هر کشوری طبیعتاً در ابتدا امر باید کار را با بورژوازی کشور خود یکسره نماید.

ما ضمن توصیف مراحل کلی رشد و تکامل پرولتاریا آن جنگ داخلی کم و بیش پنهانی درون جامعه موجوده را، تا آن نقطه ای که انقلابی آشکار در میگیرد و پرولتاریا، با برانداختن بورژوازی از طریق زور، حاکمیت خویش را پی میافکند، دنبال کرده ایم.

چنانکه دیدیم، کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته اند، بر بنیاد تضاد طبقات ستمگر و ستمکش استوار بوده اند. اما برای آنکه بتوان طبقه ای را در معرض جور و ستم قرار داد لازم است شرایطی را تأمین نمود که طبق آن، طبقه ستمکش لااقل بتواند برده وار زندگی کند. سرف در شرایط سرواژ به عضو کمون مبدل گردید - چنانچه خرده بورژوا در زیر یوغ استبداد فئودالی به بورژوا تبدیل شد. برعکس کارگر معاصر، بجای آنکه با ترقی صنایع، راه ترقی را طی کند، پیوسته به وضعی نازلتر از شرایط زندگی طبقه خویش سقوط مینماید. کارگر دمبدم مسکین تر میشود و رشد مسکنت از رشد نفوس و ثروت هم سریع تر است. بدینسان آشکار میگردد که بورژوازی قادر نیست که بیش از این طبقه حکمروای جامعه باقی بماند و شرایط موجودیت طبقه خویش را بعنوان قوانین تنظیم کننده ای به تمام جامعه تحمیل کند. وی قادر به حکمروائی نیست چون نمیتواند برای برده اش حتی زندگی برده واری را تأمین نماید و مجبور است بگذارد برده اش به چنان وضعی تنزل نماید که بجای آنکه خود از قبل آنان تغذیه نماید آنها را غذا بدهد. جامعه نمیتواند بیش از این تحت سیطره بورژوازی بسر برد. بدین معنی که حیات بورژوازی دیگر با حیات جامعه سازگار نیست.

شرط اساسی برای وجود و سیادت طبقه بورژوازی عبارت است از انباشته شدن ثروت در دست اشخاص و تشکیل و افزایش سرمایه ۲۵*؛ شرط وجود سرمایه کار مزدوری است. کار مزدوری منحصراً به رقابت فیما بین کارگران بسته است. ترقی صنایع

که بورژوازی مجری بلاراده و بلامقاومت آنست، بجای پراکندگی کارگران، که از رقابت آنها ناشی است یگانگی انقلابی آنها را با ایجاد جمعیت‌های کارگری بوجود می آورد. بنابراین، با رشد و تکامل صنایع بزرگ، خود آن شالوده ای که بورژوازی بر اساس آن به تولید مشغول است و محصولات را به خود اختصاص میدهد فرو میریزد. بورژوازی مقدم بر هر چیز گورکنان خویش را بوجود می آورد. فنای او و پیروزی پرولتاریا، بطور همانندی ناگزیر است.

۲- پرولتارها و کمونیستها

کمونیستها و پرولتارها بطور کلی با یکدیگر چه مناسباتی دارند؟ کمونیستها حزب خاصی نیستند که در برابر دیگر احزاب کارگری قرار گرفته باشند. آنها هیچگونه منفعی، که از منافع کلیه پرولتارها جدا باشد، ندارند. آنها اصول ویژه ای ۲۶* را بمیان نمی آورند که بخواهند جنبش پرولتاری را در چهارچوب آن اصول ویژه بگنجانند.

فرق کمونیستها با دیگر احزاب پرولتری تنها در این است که از طرفی، کمونیستها در مبارزات پرولتارهای ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملیشان، در مد نظر قرار میدهند و از آن دفاع مینمایند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی میکند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند.

بدین مناسبت کمونیستها عملاً، با عزمترین بخش ۲۷* احزاب کارگری همه کشورها و همیشه محرک جنبش به پیشند؛ و اما از لحاظ تئوری، مزیت کمونیستها نسبت به بقیه توده پرولتاریا در این است که آنان به شرایط و جریان و نتایج کلی جنبش پرولتاری پی برده اند.

نزدیکترین هدف کمونیستها همان است که دیگر احزاب پرولتاری در پی آندند: یعنی متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا.

نظریات تئوریک کمونیستها بهیچوجه مبتنی بر ایده ها و اصولی، که یک مصلح جهان کشف و یا اختراع کرده باشد، نیست.

این نظریات فقط عبارت است از بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و آن جنبش تاریخی که در برابر دیدگان ما جریان دارد. الغاء مناسبات مالکیتی که تا کنون وجود داشته، چیزی نیست که صرفاً مختص به کمونیسم باشد.

کلیه مناسبات مالکیت پیوسته دستخوش تغییرات دائمی تاریخی و تبدلات همیشگی تاریخی بوده است.

مثلاً انقلاب فرانسه مالکیت فئودالی را ملغی ساخت و مالکیت بورژوازی را

جانشین آن نمود.

صفت ممیزه کمونیسیم عبارت از الغاء مالکیت بطور کلی نیست، بلکه عبارت است از الغاء مالکیت بورژوازی.

و اما مالکیت خصوصی معاصر بورژوازی، آخرین و کاملترین مظهر آنچنان تولید و تملک محصولی است که بر تضادهای طبقاتی و استثمار فرد از فرد ۲۸* مبتنی است.

از این لحاظ کمونیستها میتوانند تئوری خود را در یک اصل خلاصه کنند: الغاء مالکیت خصوصی.

ما کمونیستها را مورد ملامت قرار میدهند که میخواهیم مالکیتی را که شخصاً بدست آورده شده و نتیجه کار خود شخص است، مالکیتی را که بنیاد همه آزادیها و فعالیتها و استقلال فردی را تشکیل میدهد ملغی سازیم.

مالکیتی که حاصل دسترنج و ثمره کار و کدیمین است! آیا مقصودتان مالکیت خرده بورژوازی و خرده دهقانی است که متعلق به قبل از دوران مالکیت بورژوازی بود؟ چه لازم است که ما آنرا ملغی سازیم، این رشد صنایع است که آنرا بطور روزمره ملغی ساخته و در کار الغاء کامل آن است.

و یا شاید از مالکیت خصوصی بورژوازی سخن میرانید؟

ولی مگر کار مزدوری یعنی کار پرولتاریا برای وی مالکیتی ایجاد میکند؟ بهیچوجه. کار مزدوری، سرمایه یعنی آن مالکیتی را بوجود می آورد که کار مزدوری را استثمار میکند و تنها در صورتی میتواند افزایش یابد که کار مزدوری جدیدی ایجاد نماید تا مجدداً استثمارش کند. مالکیت در شکل کنونی آن مبتنی بر تضاد بین سرمایه و کار مزدوری است. اکنون هر دو جانب این تضاد را مورد بررسی قرار دهیم. سرمایه دار بودن تنها بمعنای اشغال یک مقام صرفاً شخصی در تولید نیست بلکه بمعنای اشغال یک مقام اجتماعی در آن نیز هست. سرمایه یک محصول دسته جمعی است و تنها بوسیله فعالیت مشترک عده کثیری از اعضاء و در آخرین تحلیل فقط بوسیله فعالیت مشترک همه اعضاء جامعه میتواند بحرکت در آید. پس سرمایه یک نیروی فردی نیست بلکه نیروی اجتماعی است.

بنابر این هنگامیکه سرمایه بیک مالکیت دسته جمعی، متعلق به کلیه اعضاء جامعه مبدل گردد، این عمل در حکم آن نیست که مالکیت خصوصی به مالکیت اجتماعی تبدیل شده است. تنها خصلت اجتماعی مالکیت تغییر مییابد و مالکیت جنبه طبقاتی خود را از دست میدهد.

اکنون به کار مزدوری بپردازیم.

بهای متوسط کار مزدوری عبارت است از حداقل مزد، یعنی مجموعه وسائل معیشتی که برای یک کارگر لازم است تا بتواند بعنوان کارگر زندگی کند. بنابر این آنچه را که کارگر مزدور بر اثر فعالیت خویش بکف می آورد، بزحمت برای تجدید

تولید زندگیش کافی است. ما بهیچوجه در صدد آن نیستیم که تملک خصوصی محصولات کار را، که مستقیماً برای تولید مجدد زندگی بکار میرود، از میان ببریم، این تملکی است که مازادی ایجاد نمیکند تا با آن بتوان زحمت بازوی دیگری را محکوم حکم خویش ساخت. ما تنها میخواهیم جنبه مصیبت بار این تملک را از میان ببریم زیرا در این طرز تملک کارگر تنها برای آن زنده است که بر سرمایه بیفزاید و تا زمانی زنده است که مصالح طبقه حاکمه مقتضی شمرد.

در جامعه بورژوازی کار زنده فقط وسیله افزایش کار متراکم است. در جامعه کمونیستی کار متراکم فقط وسیله ایست که جریان زندگی کارگر را توسعه بخشیده و آنرا سرشارتر و آسان تر میگرداند.

بدین ترتیب در جامعه بورژوازی، گذشته بر حال حکمرواست، در صورتیکه در جامعه کمونیستی، حال بر گذشته حکمروا خواهد بود. در جامعه بورژوازی سرمایه دارای استقلال و واجد شخصیت است و حال آنکه فرد زحمتکش محروم از استقلال و فاقد شخصیت است.

از بین بردن همین مناسبات است که بورژوازی آنرا از بین بردن شخصیت و آزادی مینامد! وی حق دارد. در واقع هم سخن بر سر از میان بردن شخصیت بورژوازی و استقلال بورژوازی و آزادی بورژوازی است.

در داخل چهار دیوار مناسبات تولیدی کنونی بورژوازی، مفهوم آزادی عبارت است از آزادی بازرگانی، آزادی داد و ستد.

ولی با بر افتادن رسم بازرگانی، بازرگانی آزاد نیز از میان خواهد رفت. سخن ورپهانی که در باره بازرگانی آزاد میشود، مانند انواع رجزخوانیهای دیگر بورژواهای ما درباره آزادی، بطور کلی فقط برای بازرگانی غیر آزاد و برای شهرنشینان برده شده قرون وسطائی میتواند معنی و مفهومی داشته باشد نه برای الغاء کمونیستی بازرگانی و مناسبات تولیدی بورژوازی و نیز خود بورژوازی.

شما از اینکه ما میخواهیم مالکیت خصوصی را لغو کنیم بهراس می افتید. ولی در جامعه کنونی شما، مالکیت خصوصی برای نه دهم اعضاء جامعه لغو شده است. این مالکیت همانا در سایه آن موجود است که برای نه دهم دیگر موجود نیست. بنابر این شما ما را سرزنش میکنید که میخواهیم مالکیتی را ملغی سازیم که محرومیت اکثریت مطلق جامعه از مالکیت، شرط ضروری وجود آنست.

بالجمله شما ما را ملامت میکنید که میخواهیم مالکیت شما را ملغی سازیم. آری، واقعاً هم ما همین را خواستاریم.

از آن لحظه که دیگر تبدیل کار به سرمایه و پول و عواید ارضی و خلاصه به یک قدرت اجتماعی، که بتوان انحصارش نمود، میسر نباشد، یعنی از آن لحظه که مالکیت شخصی دیگر نتواند به مالکیت بورژوازی^{۲۹*} مبدل گردد، از همان لحظه است که شما اظهار میدارید شخصیت از میان رفته است.

بدینسان اقرار دارید که منظور شما از شخصیت چیز دیگری غیر از شخصیت فرد بورژوا یعنی مالک بورژوا نیست. چنین شخصیتی حقیقتاً هم باید از بین برود. کمونیسم از احدی امکان تملک محصولات اجتماعی را سلب نمی‌نماید بلکه تنها از کسانی این قدرت را سلب می‌کند که از طریق این تملک کار دیگران را نیز محکوم خود می‌کنند.

معتراضانه می‌گویند که بر اثر الغاء مالکیت خصوصی هر گونه فعالیت متوقف می‌شود و لختی و بطالت همگانی همه جا را فرا می‌گیرد.

در اینصورت میبایستی جامعه بورژوازی مدتها پیش بر اثر لختی و بطالت نابود شده باشد زیرا در این جامعه آنکه کار می‌کند چیزی بدست نمی‌آورد و آنکه چیزی بدست می‌آورد کار نمی‌کند. همه این بیم و هراسها باین تکرار مکرر محدود میشود که وقتی سرمایه وجود نداشت کار مزدوری نیز دیگر وجود نخواهد داشت.

کلید آن ایرادهائی را که بشیوه کمونیستی تملک و تولید محصولات مادی وارد می‌آورند، عیناً همانها را به شیوه تملک و تولید محصولات کار دماغی نیز انطباق میدهند. بهمانسان که برای بورژوا الغاء مالکیت طبقاتی در حکم الغاء خود تولید است، بهمان ترتیب برای وی الغاء آموزش فرهنگ طبقاتی نیز در حکم الغاء آموزش بطور کلی است.

ولی آن آموزشی که وی در زوالش ندیده سرائی می‌کند همان است که اکثریت عظیم انسانها را به زانده ماشین مبدل میسازد.

اما شما الغاء مالکیت بورژوازی را از نظر گاه پندارهای بورژوا مآبانه خود در باره آزادی و فرهنگ و حقوق و غیره مورد سنجش قرار ندهید و در نتیجه با ما به مجادله نپردازید. ایده های شما خود محصول مناسبات تولیدی بورژوازی و مناسبات بورژوازی مالکیت است، همانطور که احکام حقوقی شما نیز تنها عبارت است از اراده طبقه شما که بصورت قانون در آمده، اراده ایکه مضمونش را شرایط مادی زندگی طبقه شما تعیین می‌کند.

شما در این پندار مغرضانه خود، که وادارتان میسازد مناسبات تولیدی و مناسبات مالکیت خود را از مناسباتی تاریخی که طی جریان تکامل تولید تغییر می‌کند، جدا انگاشته و آنرا به قانون جاودان طبیعت و تفکر بدل کنید _ با همه آن طبقاتی که قبل از شما حکمروائی کرده و راه فنا سپرده اند شریک و سهمید.

هنگامیکه سخن از مالکیت بورژوازی بمیان می‌آید شما جرات ندارید آنچه را که در مورد مالکیت دوران باستان و عهد فئودالی می‌کنید، در این مورد نیز درک کنید.

و اما الغاء خانواده! حتی افراطی ترین رادیکالها نیز از این قصد پلید کمونیستها به خشم در می‌آیند.

خانواده کنونی بورژوازی بر چه اساسی استوار است؟ بر اساس سرمایه و مداخل خصوصی. این خانواده بصورت تمام و کمال تنها برای بورژوازی وجود دارد و بی

خانمانی اجباری پرولتارها و فحشاء عمومی مکمل آن است.

خانواده بورژوازی طبیعتاً با از میان رفتن این مکمل خود از بین می‌رود و زوال هر دو با زوال سرمایه توأم است.

ما را سرزنش میکنند که میخواهیم به استثمار والدین از اطفال خود خاتمه دهیم؟ ما باین جنایت اعتراف میکنیم.

ولی شما میگوئید که وقتی ما بجای تربیت خانگی تربیت اجتماعی را برقرار می‌سازیم، گرامیترین مناسباتی که برای انسان وجود دارد از میان می‌بریم.

اما مگر تعیین کننده پرورش خود شما جامعه نیست؟ مگر تعیین کننده این پرورش آن مناسبات اجتماعی که در درون آن به کار پرورش مشغولید و دخالت مستقیم و یا غیر مستقیم جامعه از طریق مدرسه و غیره نیست؟ کمونیستها تأثیر جامعه در پرورش را از خود اختراع نمیکنند، آنها تنها خصلت آن را تغییر میدهند و کار پرورش را از زیر تأثیر نفوذ طبقه حاکمه بیرون می‌کشند.

هر اندازه که در سایه رشد صنایع بزرگ پیوندهای خانوادگی در محیط پرولتاریا بیشتر از هم می‌گسلد و هر اندازه که کودکان بیشتر به کالای ساده و افزار کار مبدل می‌گردند، بهمان اندازه یاره سرائی های بورژوازی در باره خانواده و پرورش و روابط محبت آمیز والدین و اطفال بیشتر ایجاد نفرت میکند.

بورژوازی یکصدا بانگ می زند: آخر شما کمونیستها میخواهید اشتراک زن را عملی کنید.

بورژوا زن خود را تنها یک افزار تولید می‌شمرد. وی می‌شنود که افزارهای تولید باید مورد بهره برداری همگانی قرار گیرند، لذا بدیهی است که نمیتواند طور دیگری فکر کند جز اینکه همان سرنوشت شامل زنان نیز خواهد شد.

وی حتی نمیتواند حدس بزند که اتفاقاً صحبت بر سر آن است که این وضع زنان، یعنی صرفاً افزار تولید بودن آنان، باید مرتفع گردد.

وانگهی چیزی مضحک تر از وحشت اخلاقی عالیجنانه بورژواهای ما از این اشتراک رسمی زنها، که به کمونیستها نسبت میدهند، نیست. لازم نیست کمونیستها اشتراک زن را عملی کنند، این اشتراک تقریباً همیشه وجود داشته است.

بورژواهای ما، باینکه زنان و دختران پرولتارهای خود را تحت اختیار دارند، اکتفا نمیورزند و علاوه بر فحشاء رسمی لذت مخصوصی می‌برند و قتیکه زنان یکدیگر را از راه بدر میکنند.

زناشویی بورژوازی در واقع همان اشتراک زنان است. حداکثر ایرادی که ممکن بود به کمونیستها وارد آورند این است که میخواهند اشتراک ریاکارانه و پنهانی زنان را رسمی و آشکار کنند. ولی بدیهی است که با نابود شدن مناسبات کنونی تولید، آن اشتراک زنان که از این مناسبات ناشی شده، یعنی فحشاء رسمی و غیر رسمی، نیز از میان خواهد رفت.

و نیز کمونیست‌ها را سرزنش میکنند که میخواهند میهن و ملیت را ملغی سازند. کارگران میهن ندارند. کسی نمیتواند از آنها چیزی را که ندارند بگیرد. زیرا پرولتاریا باید قبل از هر چیز سیادت سیاسی را بکف آورد و بمقام یک طبقه ملی ارتقاء یابد^{۳۰*} و خود را به صورت ملت در آورد؛ وی خودش هنوز جنبه ملی دارد، گرچه این اصلاً به آن معنایی نیست که بورژوازی از این کلمه میفهمد.

جدائی ملی و تضاد ملتها بر اثر رشد و توسعه بورژوازی و آزادی بازرگانی و بازار جهانی و یکسانی تولید صنعتی و شرایط زندگی مطابق با آن، بیش از پیش از میان می‌رود.

سیادت پرولتاریا از میان رفتن این جدائی و تضاد را بیش از پیش تسریع میکند. اتحاد مساعی، لااقل اتحاد مساعی کشورهای متمدن، یکی از شرایط اولیه آزادی پرولتاریاست.

بهمان اندازه ایکه استثمار فردی بوسیله فرد دیگر از بین می‌رود، استثمار ملتی بوسیله ملل دیگر نیز از میان خواهد رفت.

با از بین رفتن تضاد طبقاتی در داخل ملتها مناسبات خصمانه ملتها نسبت بیکدیگر نیز از بین خواهد رفت.

اتهاماتی که از نقطه نظر مذهبی، فلسفی و بطور کلی ایدئولوژیک به کمونیسم وارد میشود بهیچوجه در خورد بررسی مفصلی نیستند.

آیا ژرف اندیشی و بصیرت خاصی لازم است برای آنکه پی بریم که تصورات، نظریات و مفاهیم و در یک کلمه شعور انسانها همپای شرایط معیشت و مناسبات اجتماعی و زندگی اجتماعی آنها تغییر می‌یابد؟

تاریخ ایده‌ها چه چیز دیگری جز این حقیقت را مبرهن می‌سازد که محصولات ذهن، موازی با محصولات مادی تحول می‌پذیرد؟ ایده‌های رایج و شایع هر زمانی پیوسته تنها عبارت بوده است از ایده‌های طبقه حاکمه.

از ایده‌های سخن‌میرانند که تمام جامعه را انقلابی میکنند، ذکر این نکته تنها این حقیقت را روشن می‌سازد که در درون جامعه قدیم عناصر جامعه جدید تشکیل شده است و اینکه زوال افکار کهن همپا و همراه زوال شرایط کهن زندگی است.

هنگامیکه دنیای قدیم در دست زوال بود مذاهب کهن مغلوب مذهب مسیح شدند. هنگامیکه در قرن ۱۸ عقاید مسیحی در زیر ضربات افکار تجدیدطلبانه نابود میشد، جامعه فئودال با بورژوازی که در آن ایام انقلابی بود در کار پیکاری مرگبار بود. ایده‌های مربوط به آزادی وجدان و مذهب، فقط مظهر سلطه آزادی رقابت در عرصه وجدانیات^{۳۱*} بود.

بما خواهند گفت: «ولی ایده‌های مذهبی و اخلاقی و فلسفی و سیاسی و حقوقی و غیره قطعاً در مسیر تکامل تاریخی تبدلات و تطوراتی یافته‌اند. اما خود مذهب و اخلاق و فلسفه و سیاست و حقوق در جریان این تبدل و تطور محفوظ مانده است.

بعلاوه حقایق جاودانی نظیر آزادی، عدالت و غیره وجود دارد که برای کلیه مراحل تکامل اجتماعی مشترک است. و حال آنکه کمونیسم، بجای آنکه بدل تازه ای بیاورد، حقایق جاویدان و مذهب و اخلاق را از میان میبرد و بدینسان با سراسر سیر تکامل تاریخی که تاکنون وجود داشته مخالف است.»

این اتهام سرانجام بکجا منجر میشود؟ تاریخ کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته، در مسیر تناقضات طبقاتی، که طی ادوار مختلف اشکال گوناگونی بخود گرفته سیر کرده است.

ولی این تناقضات هر شکلی که بخود گرفته باشد، باز استثمار شدن بخشی از جامعه بوسیله بخش دیگر حقیقتی است که برای کلیه قرون گذشته عمومیت دارد. بدینمناسبت عجیبی نیست که شعور و ادراک اجتماعی کلیه قرون و اعصار گذشته، علی رغم همه اختلاف شکلها و تفاوتها، با شکل هائی یکسان و معین، یعنی با آن شکل هائی از معرفت سیر میکند که تنها بر اثر نابودی نهائی تناقض طبقات بکلی نابود خواهند شد.

انقلاب کمونیستی قطعی ترین شکل گسستن رشته های پیوند با مناسبات مالکیتی است که ما ترک گذشته است؛ شگفت آور نیست اگر این انقلاب در جریان تکامل خود با ایده هائی که ما ترک گذشته است به قطعی ترین شکلی قطع رابطه کند.

اینک از اعتراضات بورژوازی نسبت به کمونیسم بگذریم.

در فوق دیدیم که نخستین گام در انقلاب کارگری عبارت است از ارتقاء پرولتاریا به مقام طبقه حاکمه و به کف آوردن دموکراسی.

پرولتاریا از سیادت سیاسی خود برای آن استفاده خواهد کرد که قدم بقدم تمام سرمایه را از چنگ بورژوازی بیرون بکشد، کلیه آلات تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریا که بصورت طبقه حاکمه متشکل شده است، متمرکز سازد و با سرعتی هر چه تمامتر بر حجم نیروهای مولده بیفزاید.

البته این کار در ابتدا ممکن است تنها با دخالت مستبدانه در حقوق مالکیت و مناسبات تولیدی بورژوازی یعنی با کمک اقداماتی انجام گیرد که از لحاظ اقتصادی نارسا و ناستوار بنظر میرسند، ولی در جریان جنبش، خود به خود نشو و نما یافته^{۳۲*} و بکار بردن آنها بمشابه وسائلی برای ایجاد تحول در کلیه شیوه تولید امری احتراز ناپذیر است.

بدیهی است که این اقدامات در کشورهای گوناگون متفاوت خواهد بود.

ولی در پیشروترین کشورها میتوان بطور کلی اقدامات زیر را مجری داشت:

۱- ضبط املاک و صرف عواید حاصله از زمین برای تامین مخارج دولتی.

۲- مالیات تصاعدی سنگین.

۳- لغو حق وراثت.

۴- ضبط اموال کلیه مهاجرین و متجاسرین.

- ۵- تمرکز اعتبارات در دست دولت بوسیله یک بانک ملی با سرمایه دولتی و با حق انحصار مخصوص.
- ۶- تمرکز کلیه وسائل حمل و نقل در دست دولت.
- ۷- ازدیاد تعداد کارخانه های دولتی و افزارهای تولید و اصلاح و آباد ساختن اراضی طبق نقشه واحد.
- ۸- اجبار یکسان کار برای همه و ایجاد ارتش صنعتی ویژه برای کشاورزی.
- ۹- پیوند کشاورزی و صنعت و کوشش در راه رفع تدریجی تضاد ۳۳* بین ده و شهر. ۳۴*
- ۱۰- پرورش اجتماعی رایگان کلیه کودکان و ازمیان بردن کار کودکان در کارخانه ها بشکل کنونی آن. در آمیختن امور تربیتی با تولید مادی و غیره و غیره.
- هنگامی که در جریان تکامل، اختلاف طبقاتی از میان برود و کلیه تولید در دست اجتماعی از افراد تمرکز یابد، در آن زمان حکومت عامه جنبه سیاسی خود را از دست خواهد داد. قدرت حاکمه سیاسی بمعنای خاص کلمه عبارت است از اعمال زور متشکل یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر. هنگامیکه پرولتاریا بر ضد بورژوازی ناگزیر به صورت طبقه ای متحد گردد، و از راه یک انقلاب، خویش را به طبقه حاکمه مبدل کند و بعنوان طبقه حاکمه مناسبات کهن تولید را از طریق اعمال جبر ملغی سازد، آنگاه همراه این مناسبات تولیدی شرایط وجود تضاد طبقاتی را نابود کرده و نیز شرایط وجود طبقات بطور کلی ۳۵* و درعین حال سیادت خود را هم بعنوان یک طبقه از بین میبرد.
- بجای جامعه کهن بورژوازی، با طبقات و تناقضات طبقاتیش، اجتماعی از افراد پدید می آید که در آن تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است.»

۲ - ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی

۱- سوسیالیسم ارتجاعی

الف - سوسیالیسم فئودالی

اشراف فرانسه و انگلیس بنا باقتضاء موقع تاریخی خویش مأموریتشان این بود که بر ضد جامعه معاصر بورژوازی هجوناامه هائی بنگارند. در انقلاب ژوئیه سال ۱۸۳۰ در فرانسه و در جنبش طرفداران رفرم پارلمانی در انگلستان، اشراف یک بار دیگر از تازه بدوران رسیده منفور شکست خوردند. از این پس دیگر سخنی از یک مبارزه جدی سیاسی نمیتوانست درمیان باشد. تنها راه مبارزه از طریق ادبیات برایشان باقیمانده بود، اما در عرصه ادبیات نیز دیگر عبارت پردازیهای دوران تجدید سلطنت ۳۶* غیر ممکن شده بود. اشراف برای جلب شفقت، میبایستی بظاهر چنین جلوه گر سازند که

دیگر در بند منافع خود نیستند و داد خواست آنان به ضد بورژوازی فقط بخاطر حفظ منافع طبقه کارگر استثمار شده است. آنان خود را بدین دلخوش میساختند که بر ضد سرور جدید خود هزلیات سروده و نجواکنان در گوش وی پیشگوئی های کمابیش شومی کنند.

بدین ترتیب سوسیالیسم فئودالی، که نیمی از آن نوحه سرائی، نیمی هزلیات، نیمی قصه گذشته و نیمی تهدید آینده است بوجود آمد که گاه گاه دادنامه تلخ و بذله گویانه نیش دارش مستقیماً قلب بورژوازی را جریحه دار میکرد ولی پیوسته به علت بی استعدادی کامل برای درک جریان تاریخ معاصر تأثیر خنده آوری داشت.

اشراف، چنتای در یوزگی پرولتاریا را همچون پرچمی بحرکت در می آوردند تا مردم را از پی خود براه اندازند. ولی هر وقت که مردم بدنبال آنان روان شدند، نشان قدیمی فئودالی را در پشت آنان مشاهده کردند و با قهقهه بلند خالی از احترامی دوری گرفتند.

قسمتی از لژیونیمیه های فرانسه و گروه «انگلستان جوان» (۳۰) باجاء این کمدی مشغول شدند.

هنگامیکه فئودالها ثابت میکنند که شیوه استثمار آنها از نوع دیگری و غیر از شیوه استثمار بورژوازی بوده است، فقط این نکته را فراموش میکنند که آنان در اوضاع و احوال و شرایط بکلی دیگری که اکنون از میان رفته است با استثمار مشغول بودند. هنگامیکه آنها خاطر نشان میکنند که در دوران سیادتشان پرولتاریای معاصر وجود نداشت این نکته را فراموش میکنند که اتفاقاً بورژوازی معاصر ثمره ناگزیر نظام اجتماعی آنهاست.

بعلاوه فئودالها آنقدر جنبه ارتجاعی انتقادات خویش را کم پنهان میدارند که اتهام عمده شان بر ضد بورژوازی عبارت از همین است که در دوران سیادت بورژوازی طبقه ای نشو و نما مییابد که کلیه نظام اجتماعی کهن را منفجر خواهد ساخت.

آنها بورژوازی را بیشتر از این جهت نکوهش میکنند که وی پرولتاریای انقلابی را بوجود می آورد نه از اینجهت که بطور کلی پرولتاریا را بوجود می آورد.

بهمین جهت هنگام عمل سیاسی، در کلیه اقدامات جابرانه بر ضد طبقه کارگر شرکت می جویند و در زندگی عادی هم با همه عبارات پرطمطراق فرصت را برای جمع کردن سبب های زرین ۳۷* و یا مبادله وفا و محبت و آزادگی با منافع حاصله از تجارت پشم گوسفند و چغندر و عرق از دست نمیدهند ۳۸*.

همانطور که کشیش پیوسته بازو ببازوی فئودال گام بر میداشته است، سوسیالیسم کشیشی نیز دوش بدوش سوسیالیسم فئودالی در حرکت است.

هیچ چیز از این آسانتر نیست که بشیوه مرتاضانه مسیحی آب و رنگ سوسیالیستی داده شود. مگر مسیحیت نیز بحد مالکیت خصوصی و زناشویی و دولت پیکار نکرده است؟ مگر بجای آنها نکوکاری و مسکنت، زندگی مجرد و خوارداشتن

نفس، رهبانیت و کلیسیا را موعظه نموده است؟ سوسیالیسم مسیحی ۳۹* تنها بمثابه آب متبرکی است که کشیشها بر خشم و غضب اشرافیت می پاشند.

ب - سوسیالیسم خرده بورژوازی

اشرافیت فئودال یگانه طبقه ای نیست که بدست بورژوازی سرنگون شده و شرایط گذرانش در جامعه معاصر بورژوازی وخیم تر گردیده و خود راه زوال را طی کرده است. صنف قرون وسطائی شهرنشینان و صنف دهقانان خرده پا اسلاف بورژوازی معاصر بوده اند. در کشورهاییکه از لحاظ صنعتی و تجارتی کمتر رشد یافته اند، این طبقه تاکنون هم در کنار بورژوازی رشد یابنده زندگی جامد خود را ادامه میدهد.

در آن کشورهاییکه مدنیت معاصر رشد یافته و بسط گرفته است خرده بورژوازی جدیدی بوجود آمده است - و بعنوان بخش مکمل جامعه بورژوازی دائماً سیر بوجود آمدن خود را تجدید میکند. این خرده بورژوازی بین پرولتاریا و بورژوازی در نوسان است. ولی رقابت، پیوسته افراد متعلق به این طبقه را بداخل صفوف پرولتاریا میراند و آنان دیگر شروع به درک این نکته میکنند که آن لحظه، که بر اثر رشد صنایع بزرگ بعنوان بخش مستقل جامعه معاصر بکلی از میان بروند، نزدیک است و جای آنها را در تجارت و صنعت و زراعت بازرسان و مستخدمین اجیر خواهند گرفت.

در کشورهایی مانند فرانسه، که دهقانان بمراتب بیش از نیمی از کلیه نفوس را تشکیل می دهند، طبیعی بود که نویسندگانی که بجانبداری از پرولتاریا بر علیه بورژوازی بر میخیزند موازین خرده بورژوائی و خرده دهقانی را در انتقاد بر رژیم بورژوائی بکار برند و از دیدگاه خرده بورژوائی از کارگران دفاع کنند. بدین ترتیب بود که سوسیالیسم خرده بورژوا پدید آمد. سیسمندی نه تنها در فرانسه بلکه در انگلستان نیز بر رأس ادبیاتی از این نوع قرار دارد.

این سوسیالیسم با تیزیینی و بصیرتی فراوان توانسته است تضادهای موجوده در مناسبات تولیدی معاصر را درک نماید و شناخوانی سالوسانه اقتصادپون را فاش کند و اثرات مخرب تولید ماشینی و تقسیم کار، تمرکز سرمایه و مالکیت ارضی، اضافه تولید، بحرانها، زوال ناگزیر خرده بورژوا و دهقانان، فقر پرولتاریا، هرج و مرج تولید، عدم تناسب فاحش توزیع ثروت، جنگهای خانمانسوز صنعتی ملتها با یکدیگر، منسوخ شدن آداب و رسوم سابق و مناسبات کهن خانوادگی و ملیتهای قدیم را با شیوه انکارناپذیری مبرهن سازد.

ولی از نظر مضمون مثبت خود، این سوسیالیسم سعی دارد با وسائل کهن تولید و مبادله و بهمره آن مناسبات قدیمی مالکیت و جامعه کهن را بار دیگر احیاء نماید و یا آنکه وسائل معاصر تولید و مبادله را از راه جبر و زور بار دیگر در چهارچوب مناسبات کهن مالکیتی که قبلاً بوسیله این وسائل تولید منفجر شده و ناچار

میباستی هم منفجر شود بگنجانند. در هر دو حالت این سوسیالیسم، در عین حال، هم ارتجاعی است و هم تخیلی.

آخرین کلام این سوسیالیسم آنست که سازمان صنفی در صنایع و روابط پاتریارکال در کشاورزی مستقر گردد.

این طریقت در رشد و تکامل آتی خود به لند لند مرعوبانه ای مبدل گردید ۴۰*.

ج - سوسیالیسم آلمانی یا سوسیالیسم «حقیقی»

ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی فرانسه، که تحت فشار بورژوازی حاکم بوجود آمده و مظهر ادبی مبارزه بر ضد این حاکمیت بود، زمانی به آلمان انتقال داده شد که در آنجا بورژوازی تازه مبارزه خود را بر ضد استبداد فئودالی شروع نموده بود.

فیلسوفها و نیمه فیلسوفها و دستداران جملات زیبا در آلمان با حرص و ولع تمام در دامن این ادبیات چنگ زدند و فقط فراموش کردند که همراه با انتقال این نوشته ها از فرانسه به آلمان، شرایط حیاتی کشور فرانسه به آلمان منتقل نشده است. در اوضاع و احوال آلمان، ادبیات افرانسوی اهمیت عملی بلاواسطه خود را از دست داد و منظره یک جریان صرفاً ادبی را بخود گرفت. این ادبیات میباستی فقط چیزی شبیه به خیالبافی فارغبالان درباره یک جامعه واقعی و ۴۱* درباره تحقق یافتن ماهیت انسانی بنظر آید ۴۲*. بدینسان خواستهای نخستین انقلاب فرانسه برای فلاسفه آلمانی قرن هجدهم تنها بمعنای خواستهای «عقل عملی» بطور کلی بود و ابراز اراده بورژوازی انقلابی فرانسه هم در نظر آنها مفهوم قوانین اراده محض، اراده من حیث هی و اراده واقعاً بشری را داشت.

تمام کار مصنفین آلمانی منحصر بدین شد که ایده های نوین فرانسوی را با وجدان فلسفی کهن خویش سازگار سازند و یا به عبارت صحیح تر ایده های فرانسوی را از نظرگاه فلسفی خود فرا گیرند.

این عمل فرا گرفتن بهمان شکلی انجام گرفت که معمولاً زبان بیگانه را فرا می گیرند، یعنی از طریق ترجمه.

چنانکه می دانیم، راهبان بر دست نویسهای که بر آن آثار کلاسیک بت پرستان باستان نوشته شده بود، شرح حال بی معنای مقدسین کاتولیک را می نگاشتند. مصنفین آلمانی با ادبیات ضد دینی فرانسه درست عکس این رفتار را کردند بدین معنی که اباطیل فلسفی خود را در ظاهر متن فرانسه نوشتند. مثلاً در ذیل انتقاد فرانسوی از مناسبات پولی نوشتند: «از خود جدا شدن ماهیت بشری» و در ذیل انتقاد فرانسوی از دولت بورژوازی نوشتند: «الغاء سلطه کل تجریدی» و الخ.

آنان این عمل گنجاندن لفاظیهای فلسفی ذیل تئوریهای فرانسوی را بنام «فلسفه عمل»، «سوسیالیسم حقیقی»، «دانش آلمانی سوسیالیسم»، «بنیاد فلسفی سوسیالیسم»

و غیره تعمیم کردند.

بدین ترتیب ادبیات سوسیالیستی - کمونیستی فرانسوی بکلی ماهیت واقعی خود را از دست داد. و از آنجائیکه این ادبیات در دست آلمانیها دیگر مظهر مبارزه طبقه ای علیه طبقه دیگر نبود، آلمانیها مطمئن بودند که مافوق «یکطرفه بودن فرانسوی» قرار گرفته اند و بجای نیازمندیهای حقیقی از نیازمندی به حقیقت و بجای منافع پرولتاریا از منافع ماهیت بشری و انسانها بطور کلی یعنی انسانی که متعلق به هیچ طبقه ای نیست و اصولاً فی الواقع موجود نیست بلکه تنها هستی او در آسمان مه آلود پندارهای فلسفی متصور است، دفاع مینمایند.

این سوسیالیسم آلمانی، که تمرینهای اسکولاستیک مآب و چرند خود را آنقدر بشکل جدی و پرحرارت تلقی میکرد و با جار و جنجال بازار گرمی مینمود، اندک اندک معصومیت عالم نمایانه خود را از دست داد.

مبارزه بورژوازی آلمان، بخصوص بورژوازی پروس بر ضد فئودالها و سلطنت مطلقه و یا عبارت دیگر جنبش لیبرالی، همواره جدی تر میگشت.

بدین سان برای سوسیالیسم «حقیقی» فرصتی مطلوب به چنگ آمد تا خواستههای سوسیالیستی را در مقابل جنبش سیاسی قرار دهد و بر حسب سنت موجود به لیبرالیسم، دولت انتخابی، رقابت بورژوازی، آزادی مطبوعات بورژوازی، حقوق بورژوازی، آزادی و مساوات بورژوازی لعنت بفرستد و توده مردم را موعظه کند که آنان از این جنبش بورژوازی هیچ طرفی بر نخواهند بست، بلکه برعکس در خطرند که همه چیز خود را از دست بدهند. سوسیالیسم آلمانی در موقع لازم فراموش میکرد که انتقاد فرانسوی، که وی انعکاس و تقلید بی روح آن بود، ناشی از فرض وجود جامعه معاصر بورژوازی و شرایط حیاتی مادی و ساختمان سیاسی متناسب با آن، یعنی ناشی از فرض کلیه آن مقدماتی بود که تازه در آلمان سخن از بدست آوردن آنها بمیان آمده. این سوسیالیسم برای حکومت های استبدادی آلمان و ملتزمین آنان مانند کشیشان و اولیاء مدارس و یونکرهای جاهل و عمال دیوانی این حکومتها، بمنزله مترسک مساعدی بر ضد بورژوازی تهدید کننده و متعرض بود.

این سوسیالیسم مکمل تسلیت بخش تازیانه های سوزان و گلوله های تفنگ بود که همین حکومتها بکمک آنها قیامهای کارگران آلمانی را سرکوب میکردند.

اگر بدین طریق سوسیالیسم «حقیقی» در دست دولت بدل به حربه ای برای مبارزه برضد بورژوازی آلمان میگشت، در عین حال مستقیماً هم مظهر منافع ارتجاعی یعنی منافع کوتاه نظران آلمانی بود. پایه حقیقی اجتماعی ترتیبات موجود در آلمان طبقه خورده بورژوازی است که بازمانده قرن شانزدهم است و از آن زمان تاکنون پیوسته شکل های تازه بتازه ای بخود گرفته است.

حفظ این خرده بورژوازی در حکم حفظ ترتیبات موجوده در آلمان است. این خرده بورژوازی با رعب تمام در انتظار آن است که سلطه صنعتی و سیاسی بورژوازی از

طرفی بوسیله تمرکز سرمایه و از طرفی بر اثر رشد پرولتاریای انقلابی برایش نابودی و اضمحلال بیار بیآورد. بنظر وی چنین میرسد که سوسیالیسم «حقیقی» میتواند این هر دو نشان را با یک تیر بزند. لذا مانند بیماری همه گیری اشاعه می یافت. این جامه که از تار عنکبوت تخیلات بافته و با گلهای خوش نقش و نگار فصاحت تزئین یافته و با سرشک تأثرات مفرط شست و شو داده شده بود، این جامه عارفانه که سوسیالیستهای آلمانی در لفافه آن مشتی «حقایق جاویدان» ناقابل خود را نهان میساخته اند تنها بر فروش کالای آنان در میان این جماعت می افزود.

سوسیالیسم آلمانی نیز بنویه خود بیش از پیش پی میبرد که بعهدده اوست که نماینده مظنطن این کوتاه نظران باشد.

این سوسیالیسم ملت آلمان را بعنوان یک ملت نمونه و کوتاه نظر آلمانی را مانند نمونه ای برای بشر اعلام میداشت و برای هر یک از دنائت هایش معنای سوسیالیستی عالی و باطنی قائل می شد، یعنی آنرا درست بعکس آنچه که بود بدل میساخت. و پایان کار را بطرز پیگیر بجائی رساند که مستقیماً بر ضد روش «خشن و مخرب» کمونیستها برخاست و اعلام داشت که خود وی در عالم بی غرضی با عظمت خویش مافوق هر گونه مبارزه طبقاتی قرار دارد. بجز چند استثناء معدود، آنچه که در آلمان بعنوان باصطلاح تألیفات سوسیالیستی و کمونیستی جریان دارد، باین ادبیات پلید و بیزاری آور مربوط است. ۴۳*

۲ - سوسیالیسم محافظه کار یا بورژوائی

قسمتی از بورژوازی مایل است دردهای اجتماعی را درمان کند تا بقاء جامعه بورژوازی را تأمین نماید.

اقتصادیون، نوپرووران، انساندوستان، مصلحین وضع طبقه کارگر، بانیان جمعیت های خیریه، اعضاء انجمن های حمایت از حیوانات، مؤسسين مجامع منع مسکرات و اصلاح طلبان خرده پا از همه رنگ و همه قماش، باین دسته تعلق دارند. این سوسیالیسم بورژوا حتی بصورت سیستم های تمام و کمال در می آمد.

بعنوان مثال کتاب «فلسفه فقر» تألیف پرودون را ذکر می کنیم.

سوسیالیستهای بورژوا میخواهند شرایط حیات جامعه معاصر را حفظ کنند ولی بدون مبارزات و مخاطراتی که ناگزیر از آن ناشی میشود. آنها میخواهند جامعه موجوده را حفظ کنند ولی بدون عناصری که آنرا انقلابی کرده و شیرازه اش را از هم می پاشد. آنها بورژوازی را بدون پرولتاریا میخواهند. بورژوازی عالمی را که در آن حکمرواست، طبیعتاً بهترین عوالم می پندارند. سوسیالیسم بورژوا این پندار تسلیت بخش را بصورت یک سیستم تمام و یا نیمه کاره ای در می آورد. هنگامیکه این سوسیالیسم از پرولتاریا دعوت می کند که سیستم او را عملی نماید و در اورشلیم

جدید وی گام گذارد، در واقع توقع وی فقط آنستکه پرولتاریا در جامعه کنونی همچنان باقی بماند ولی اندیشه های کینه آمیز خود را درباره این جامعه بدور افکند. نوع دومی از این سوسیالیسم، که کمتر سیستماتیک و منظم ولی بیشتر عملی است، میکوشید تا در طبقه کارگر نسبت به هر جنبش انقلابی نظریاتی منفی تلقین کند و اثبات نماید که برای طبقه کارگر فلان و یا بهمان اصلاحات سیاسی سودمند نیست بلکه تنها تغییر شرایط مادی و مناسبات اقتصادی مفید است. و اما مقصود این سوسیالیسم از تغییر شرایط مادی بهیچوجه الغاء مناسبات تولیدی بورژوازی، که تنها از طریق انقلاب عملی شدنی است، نمیباشد، بلکه مقصد اصلاحات اداری بر اساس مناسبات تولیدی موجود است. در نتیجه، در روابط بین سرمایه و کار مزدوری هیچ تغییری وارد نمیکند و در بهترین حالات، جز کاستن از مصارف سیادت بورژوازی و ساده تر کردن امور اداری دولت بورژوازی عمل دیگری صورت نمیدهد.

سوسیالیسم بورژوازی تنها زمانی با چهره براننده خود جلوه گر میشود که به وجهی از سخنوری مبدل گردد.

آزادی بازرگانی! بسود طبقه کارگر؛ حمایت گمرکی! بسود طبقه کارگر؛ محاسب انفرادی! بسود طبقه کارگر – این است آخرین و تنها سخن جدی سوسیالیسم بورژوازی. سوسیالیسم بورژوازی درست منحصر به این ادعاست که بورژوا بورژواست – بسود طبقه کارگر.

۳ – سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی – تخیلی

ما در اینجا از آن ادبیاتی که در کلیه انقلاب های کبیر زمان کنونی ترجمان خواستهای پرولتاریا بوده است، سخن بمیان نمی آوریم (نوشته های بابف و غیره). اولین کوششهای پرولتاریا برای اجراء مستقیم منافع خاص طبقاتی خود در دوران هیجان عمومی، در دوران سرنگونی جامعه فئودال، ناگزیر، بر اثر عدم رشد خود پرولتاریا و همچنین در نتیجه فقدان شرایط مادی رهائیش، که تنها محصول عصر بورژوازی است، با شکست مواجه می گردید. ادبیات انقلابی که همراه این جنبش های نخستین پرولتاریا پدید شد، ناگزیر از لحاظ مضمون ارتجاعی است زیرا یک رهبانیت عمومی، و مساوات ناهمواری را موعظه میکند.

سیستمهای اصلی سوسیالیستی و کمونیستی، یعنی سیستم سن سیمون، فوریه، آوئن و غیره در دوران اولیه که وصف آن گذشت، (رجوع کنید به بخش «بورژوازی و پرولتاریا») یعنی زمانی که مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی رشد نیافته بود، بوجود می آید.

راست است، مخترین این سیستمها تضاد طبقاتی و همچنین تأثیر عناصر مخرب درون خود جامعه حاکمه را مشاهده میکنند، ولی برای خود پرولتاریا هیچگونه

فعالیت مستقل تاریخی، هیچگونه جنبش سیاسی خاصی قائل نیستند.

از آنجائیکه رشد تضاد طبقاتی پا بپای صنایع در حرکت است، لذا آنها هنوز از عهده دریافت شرایط مادی نجات پرولتاریا بر نمی آیند و در جستجوی آنچنان علم اجتماعی و آنچنان قوانین اجتماعی هستند که بتواند این شرایط را بوجود آورد.

جای فعالیت اجتماعی را باید فعالیت اختراعی شخص آنها و جای شرایط تاریخی نجات را باید شرایط تخیلی آنها، و جای پیشرفت تشکل تدریجی پرولتاریا بصورت طبقه را باید تشکل جامعه طبق نسخه من درآوردی آنها بگیرد. در نظر آنها تاریخ آینده تمام جهان عبارت است از تبلیغ و اجراء نقشه های اجتماعی آنان.

راست است، آنها اعتراف میکنند که در نقشه های خودشان، بطور عمدی از منافع طبقه کارگر، بعنوان دردمندترین طبقات مدافعه میکنند. پرولتاریا تنها از این نقطه نظر که دردمندترین طبقات است برای آنها وجود دارد.

ولی شکل نارس مبارزه طبقاتی و همچنین وضع زندگانی خود این اشخاص کار آنها را به آنجا میکشاند که خود را برتر از تضاد طبقاتی تصور کنند. آنها میخواهند وضع همه اعضاء جامعه، و حتی روزگار کسانی را که در بهترین شرایط بسر میبرند، اصلاح نمایند. بهمین جهت آنها همه اجتماع را بدون تفاوت و اختلاف و حتی طبقه حاکمه را با رجحان بیشتری مخاطب قرار میدهند. بنظر آنها کافی است فقط به سیستم ایشان پی برده شود تا تصدیق شود که این سیستم بهترین نقشه برای بهترین جامعه ممکنه است.

بهمین جهت آنان هر اقدام سیاسی و بویژه انقلابی را طرد مینمایند و بر آنند که از طریق مسالمت آمیز به هدف خود دست یابند و در کوششند تا بکمک آزمایشهای کوچک و البته بی نتیجه، و بزور مثال و نمونه راه را برای انجیل اجتماعی جدید خویش هموار کنند.

این وصف خیالی از جامعه آینده زمانی پدید می شود که پرولتاریا هنوز در وضع بسیار رشد نیافته ایست و بهمین جهت هنوز اوضاع خود را بشکلی خیالی در نظر مجسم میگرداند، این وصف در انطباق با ۴۴* اولین شور و شوق انباشته از حدسیات این طبقه برای اصلاح عمومی جامعه است.

ولی در این آثار سوسیالیستی و کمونیستی عناصر انتقادی نیز وجود دارد. این آثار بهمه مبادی جامعه موجود حمله میبرد و بهمین جهت، بمیزان فراوان مواد و مصالح گرانها برای تنویر افکار کارگران بدست داده است. استنتاجات مثبت آنها درباره جامعه آینده ۴۵*، مثلاً از میان بردن تضاد ۴۶* بین شهر و ده، الغاء خانواده و سودهای خصوصی و کار مزدوری، اعلام هماهنگی اجتماعی و تبدیل حکومت بیک اداره ساده دستگاه تولید - همه این اصول، تنها ضرورت رفع تضاد طبقاتی را، که تازه شروع به بسط کرده و فقط با ابهام و بی شکلی اولیه اش در نظر آنها روشن بود، بیان میکند. بهمین جهت هم این اصول هنوز دارای جنبه بکلی تخیلی است.

اهمیت سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی تخیلی با تکامل تاریخی نسبت معکوس دارد. بهمان نسبت که مبارزه طبقاتی بسط می یابد و شکل های مشخص تری بخود میگیرد، این کوشش تخیلی برای قرار گرفتن مافوق این مبارزات و این روش منفی تخیلی نسبت به این مبارزات هر گونه اهمیت عملی و صلاحیت تئوریک خود را از دست میدهد. به این جهت اگر هم مؤسسين این سیستم ها از بسی جهات انقلابی بوده اند، پیروانشان پیوسته بصورت فرقی ارتجاعی در می آیند. آنان بدون توجه به تکامل تاریخی پرولتاریا، به نظریات کهنه آموزگارانشان سخت و محکم چسبیده اند. بهمین جهت پیگیرانه در تلاشند بار دیگر مبارزه طبقاتی را کند ساخته و تناقضات را آشتی بدهند. آنها هنوز در این آرزو هستند که از طریق آزمایشها، پندارهای اجتماعی خود را عملی سازند و فالانسترهای جداگانه ای بوجود آورند و کلنی های داخلی (Home Colonies) احداث نمایند و ایکاریهای کوچک ۴۷* - چاپ بغلی اورشلیم جدید - ترتیب دهند و برای ایجاد تمام این کاخهای آسمانی ناچارند به قلوب نوعپرور و کیسه پول بورژواها مراجعه نمایند. اینان بتدریج بدرجه سوسیالیستهای ارتجاعی و یا محافظه کار، که ذکر آن گذشت تنزل میکنند و تنها از لحاظ یک فضل فروشی منظم تر و اعتقادی خیالی به قدرت معجزه آسای دانش اجتماعی خود، از آنها متمایزند.

بهمین جهت است که آنها با شدتی هر چه تمامتر علیه همه جنبش های سیاسی کارگران، که به عقیده ایشان فقط نتیجه بی اعتقادی کورکورانه به انجیل جدید است، قیام میکنند.

پیروان آوئن در انگلستان و پیروان فوریه در فرانسه به ترتیب - در آنجا علیه چارتیستها و در اینجا علیه رفورمیستها در حال قیامند(۳۱).

۴_ مناسبات کمونیستها با احزاب

مختلف اپوزیسیون

بنابر آنچه که در بخش دوم گفته شد، مناسبات کمونیستها با آن احزاب کارگری که اکنون دیگر وجود دارند یعنی چارتیستها در انگلستان و طرفداران اصلاحات ارضی در آمریکای شمالی، روشن است.

کمونیستها برای رسیدن به نزدیک ترین هدف ها و منافع طبقه کارگر مبارزه میکنند ولی درعین حال در جریان جنبش کنونی از آینده نهضت نیز مدافعه مینمایند. در فرانسه کمونیستها، در مبارزه با بورژوازی محافظه کار و رادیکال به حزب سوسیالیست دموکرات ۴۸* گرویده اند، حزبی که خود را در فرانسه سوسیالیست

دموکرات مینامید از لحاظ سیاسی بدون آنکه از حفظ حق انتقاد نسبت به جملات و توهماتی که از زمان انقلاب سنت شده است، صرف نظر کنند.

در سوئیس کمونیستها از رادیکال‌ها حمایت میکنند ولی از نظر دور نمیدارند که این حزب از عناصر متضاد تشکیل شده است که قسمتی شامل سوسیالیست‌های دموکرات بسبک فرانسه و قسمت دیگر شامل بورژواهای رادیکال است.

در میان لهستانیها، کمونیستها از حزبی که انقلاب ارضی را شرط نجات ملت میدانند، یعنی همان حزبی که در سال ۱۸۴۶ قیام کراکوی را بر پا کرده است، پشتیبانی مینمایند.

در آلمان حزب کمونیست، تا زمانیکه بورژوازی روش انقلابی دارد، همراه بورژوازی بر ضد سلطنت مستبد و مالکیت ارضی فتودال و جنبه ارتجاعی خرده بورژوازی گام برمیدارد.

ولی حزب کمونیست حتی لحظه‌ای هم از این غافل نیست که حتی المقدور، در مورد تضاد خصمانه بین بورژوازی و پرولتاریا، شعور و آگاهی روشن تری در کارگران ایجاد کند تا کارگران آلمانی بتوانند بلافاصله از آن شرایط اجتماعی و سیاسی که سیادت بورژوازی بایستی ببار آورد مانند حربه‌ای بر ضد خود او استفاده کنند و فوراً پس از برانداختن طبقات ارتجاعی در آلمان، مبارزه بر ضد خود بورژوازی را شروع نمایند.

کمونیستها توجه اساسی خود را به آلمان معطوف میدارند زیرا آلمان در آستان یک انقلاب بورژوازی قرار دارد و این تحول را در شرایط یک مدنیت اروپائی بطور کلی مترقی‌تر و یک پرولتاریای بمراتب رشد یافته تری نسبت به انگلستان قرن هفدهم و فرانسه قرن هجدهم انجام خواهد داد. لذا انقلاب بورژوائی آلمان میتواند پیش درآمد بلاواسطه یک انقلاب پرولتاریائی باشد.

خلاصه کمونیستها همه جا از هر جنبش انقلابی بر ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود، پشتیبانی میکنند.

آنها در تمام این جنبش‌ها مسئله مربوط به مالکیت را، بدون وابستگی به اینکه شکلی کم یا بیش رشد یافته بخود گرفته باشد، بعنوان مسئله اساسی جنبش تلقی میکنند.

سرانجام، کمونیستها همه جا برای نیل به اتحاد و توافق احزاب دموکراتیک همه کشورها میکوشند.

کمونیستها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام میکنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدفهایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمی‌دهند، ولی جهانی را بدست خواهند آورد.

پرولتارهای سراسر جهان، متحد شوید!

زیرنویس ها

۶* مقصود از بورژوازی – طبقه سرمایه دار معاصر و مالکین وسائل تولید اجتماعی هستند که اجرا کنندگان کار مزدورینند. مقصود از

پرولتاریا – طبقه کارگر مزدور معاصر است، که از خود صاحب هیچگونه ابزار تولید نیست و برای آنکه زندگی کند ناچار است نیروی کار خود را بمرض فروش گذارد.

(حاشیه انگلس برای چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸)

۷* یعنی تمام تاریخی که بصورت اسناد کتبی در دسترس ما قرار دارد. در سال ۱۸۴۷ هنوز ماقبل تاریخ جامعه و سازمان اجتماعی مربوط به پیش از تاریخ مکتوب، تقریباً بهیچوجه معلوم نبود. طی مدتی که از آن زمان میگذرد هاکس هائوزن مالکیت اشتراکی زمین را در روسیه کشف کرد. مائورر ثابت کرد که این شکل مالکیت یک مبدا و منشاء اجتماعی است که کلیه اقوام ژرمنی تکامل تاریخی خود را از آن شروع کرده اند و بتدریج معلوم شد که مالکیت اشتراکی روستائی در همه جا از هند گرفته تا ایرلند شکل اولیه جامعه میباشد و یا بوده است. سازمان درونی این جامعه کمونیستی اولیه را با آن شکل نمونه واری که داشته است، مرگان توضیح داد و با کشف ماهیت حقوقی قبیله و موقعیت آن در میان طائفه، به قضیه سرانجام بخشید. پس از تجزیه این کمون اولیه، جامعه به طبقات خاص و سرانجام متضاد

تقسیم میشود. من سعی کردم که در کتاب «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» (چاپ دوم Stuttgart ۱۸۸۶) جریان این تجربه را توصیف کنم. (حاشیه انگلس به طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸، آخرین جمله در طبع آلمانی ۱۸۹۰ حذف شد.)

۸* استاد کار – عضو کامل الحقوق صنف خود است، استادی است در داخل صنف نه بر رأس آن. (حاشیه انگلس به طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸)

۹* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ در دنبال کلمه «کامیابی سیاسی مربوطه» عبارت «این طبقه» نیز اضافه شده است. – مترجم

۱۰* شهرهائی که در فرانسه بوجود می آمد، حتی قبل از آنکه از فرمانروایان و اربابان فئودال خودمختاری محلی و حق سیاسی خود را به عنوان «صنف سوم» بدست آوردند، «کمون» نامیده میشدند. و بطور کلی میتوان گفت در اینجا از لحاظ تکامل اقتصادی بورژوازی، کشور انگلستان و از لحاظ تکامل سیاسی کشور فرانسه بمنزله کشور نمونه واری انتخاب شده اند. (حاشیه انگلس به طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸)

«کمون» نامی است که شهرنشینان ایتالیا و فرانسه پس از آنکه نخستین بار توانستند از اربابان فئودال حق خودمختاری را بازخرید کنند و یا خود بدست آورند –

- به جماعت شهری خود اطلاق نمودند. (حاشیه انگلس به طبع آلمانی سال ۱۸۹۰)
- ۱۱* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ پس از کلمات «جمهوری مستقل شهری» این کلمات گذارده شد: «مانند ایتالیا و آلمان». مترجم
- ۱۲* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ پس از عبارت «صنف سومی بود که به سلطنت مالیات میپرداخت» ذکر شده است: «مانند فرانسه». مترجم
- ۱۳* در متن اصلی آلمانی ۱۸۹۰ بجای کلمه «سابق» کلمه «دیگر» نوشته شده است. مترجم
- ۱۴* در اینجا منظور ادبیات نوشته های علمی، هنری و فلسفی میباشد. مترجم
- ۱۵* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ این جمله نیست. مترجم
- ۱۶* در چاپهای آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳، ۱۸۹۰ کلمات «تمدن بورژوازی و» افتاده است. مترجم
- ۱۷* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای عبارت «کمیت کار» نوشته شده است: «سنگینی کار». مترجم
- ۱۸* در طبع آلمانی ۱۸۹۰ کلمه «نهائی» حذف شده است. مترجم
- ۱۹* در نخستین چاپ آلمانی فوریه ۱۸۴۸ (در ۲۳ صفحه) بجای «بهمان اندازه کار زن بیشتر جانشین کار مرد میشود» نوشته شده است: «بهمان اندازه کار زن و کودک بیشتر جانشین کار مرد میشود». مترجم
- ۲۰* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای این جمله چنین نوشته شده است: «حمله کارگران بر ضد خود افزارهای تولید است نه بر ضد مناسبات تولیدی بورژوازی». مترجم
- ۲۱* در چاپ انگلیسی ۱۸۸۸ پس از کلمه «ائتلاف» نوشته شده است: «اتحاد کارگری». مترجم
- ۲۲* در طبع انگلیسی چاپ ۱۸۸۸ بجای عبارت «عناصر آموزش خود» چاپ شده است: «عناصر آموزش سیاسی و عمومی خود». مترجم
- ۲۳* در طبع انگلیسی چاپ ۱۸۸۸ بجای عبارت «بمیزان زیاد عناصر آموزش» چاپ شده است: «عناصر نوین فرهنگ و ترقی». مترجم
- ۲۴* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ پس از کلمه «جنبش»، کلمه «خودآگاه» اضافه شده است. مترجم
- ۲۵* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ جمله مذکور چنین است: «شرط اساسی برای وجود سیادت طبقه بورژوازی عبارت است از تشکیل و افزایش سرمایه». مترجم
- ۲۶* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای «ویژه» نوشته شده است: «طریقی». مترجم
- ۲۷* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای کلمات «با عزمترین بخش» نگاشته شده است: «پیشروترین و با عزمترین بخش». مترجم
- ۲۸* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای عبارت «استثمار فرد از فرد» نوشته شده است: «استثمار اقلیت از اکثریت». مترجم

- ۲۹* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ پس از کلمات «به مالکیت بورژوازی» این کلمات گذارده شد: «به سرمایه». - مترجم
- ۳۰* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای عبارت «بمقام یک طبقه ملی ارتقا یابد» چاپ شده است: «بمقام طبقه رهنمون ملت ارتقا یابد». - مترجم
- ۳۱* در چاپهای آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ بجای «در عرصه وجدانیات» نوشته شده است: «در عرصه معرفت». - مترجم
- ۳۲* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ پس از عبارت، کلمات «یورش بعدی برنظم اجتماعی کهنه را ایجاب میکند» اضافه شده است. - مترجم
- ۳۳* در چاپهای آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ بجای کلمه «تضاد» نوشته شده است: «اختلاف». - مترجم
- ۳۴* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ ماده مذکور چنین است: «پیوند کشاورزی و صنعت و کوشش در راه رفع تدریجی اختلاف ده و شهر از طریق تقسیم یک نواخت تر سکنه در کشور». - مترجم
- ۳۵* در چاپهای آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ بجای عبارت «و نیز شرایط وجود طبقات بطور کلی» نوشته شده است: «طبقات را بطور کلی منحل مینماید». - مترجم
- ۳۶* مقصود تجدید سلطنت انگلستان (۱۶۶۰ - ۱۶۸۹) نیست، بلکه تجدید سلطنت فرانسه است (۱۸۱۴ - ۱۸۳۰). (حاشیه انگلس برای ترجمه انگلیسی سال ۱۸۸۸).
- ۳۷* در ترجمه انگلیسی سال ۱۸۸۸ در دنبال عبارت «سیب های زرین» اضافه شده است: «که از درخت صنایع می ریزد». - مترجم
- ۳۸* این مطلب اصولاً مربوط به آلمان است که در آن اشرافیت فلاحت پیشه و یونکرها بخش عمده املاک خویش را تحت نظر خود بتوسط مباشرین اداره میکنند و بعلاوه صاحبان عمده کارخانه های چغندر قند و عرق سیب زمینی نیز هستند. اشراف ثروتمندتر انگلیسی هنوز به این پایه نرسیده اند؛ ولی آنان نیز میدانند، چگونه میتوان تنزل عواید حاصله از زمین را با گذاردن نام خود در اختیار مؤسسين شرکت های سهامی کم و بیش مشکوک جبران کرد. (حاشیه انگلس به ترجمه انگلیسی سال ۱۸۸۸)
- ۳۹* در متن اصلی آلمانی ۱۸۴۸ بجای «مسیحی» کلمات «مقدس و امروزی» نوشته شده ولی در طبع های آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ همین کلمه «مسیحی» آمده است. - مترجم
- ۴۰* در چاپ انگلیسی ۱۸۸۸ بجای عبارت مذکور چنین نوشته شده است: «سرانجام، هنگامیکه حقایق سرسخت تاریخی کلیه آثار تخریر کننده این خود فریبی را زائل ساخت، این شکل سوسیالیسم به لند لند فرکت باری مبدل گردید» - مترجم
- ۴۱* در چاپ های آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ عبارت «درباره یک جامعه

واقعی و) نیست. - مترجم

۴۲* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ جمله مذکور نیست. - مترجم

۴۳* طوفان انقلابی سال ۱۸۴۸ این مسلک فاسد را از میان برد و هوس سوداگری با سوسیالیسم را از سر پیروانش بیرون کرد. نماینده عمده و نمونه کلاسیک این مسلک آقای کارل گرون است. (حاشیه انگلس به چاپ آلمانی سال ۱۸۹۰)

۴۴* در متن اصلی آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ بجای «در انطباق با»، «ناشی از» آمده است. مترجم

۴۵* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای عبارت «استنتاجات مثبت آنها در باره جامعه آینده» نوشته شده است: «اقدامات عملی مندرج در آنها». مترجم

۴۶* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای «تضاد» نوشته شده است: «اختلاف». مترجم

۴۷* فالانستر عبارت بود از کلنی های سوسیالیستی بر طبق طرح فوریه، ایکاری نامی بود که کابه به کشور خیالی خود و بعدها به کلنی کمونیستی خود در آمریکا داده بود. (حاشیه انگلس به ترجمه انگلیسی منتشره در سال ۱۸۸۸)

Home Colonies (کلنی های داخل کشور) نامی است که آوئن به جامعه های نمونه ای کمونیستی خود داده بود. فالانستر نام کاخهای اجتماعی بود که فوریه طرح ریزی میکرد. ایکاری نام کشور تخیلی - پنداری بود که کابه سازمان کمونیستی آنرا توصیف میکند. (حاشیه انگلس به طبع آلمانی سال ۱۸۹۰)

۴۸* آتموقع معرف این حزب در پارلمان لدرو - رلن و در ادبیات لئوی بلان و در مطبوعات روزانه - روزنامه «La Reform» بود. معنی نام «سوسیالیست دموکرات» این بود که قسمتی از حزب دموکرات و یا جمهوری خواه، مانند واضعین این نام، کم و بیش رنگ سوسیالیستی داشته است. (حاشیه انگلس به ترجمه انگلیسی منتشره سال ۱۸۸۸)

حزبی که خود را در فرانسه سوسیالیست دموکرات مینامید از لحاظ سیاسی تحت رهبری لدرو - رلن و از لحاظ ادبی تحت سرپرستی لئوی بلان بود؛ لذا این حزب با سوسیال دموکراسی آلمانی امروزی زمین تا آسمان تفاوت داشته است. (حاشیه انگلس به طبع آلمانی سال ۱۸۹۰)

یادداشتها

۲۹- مارکس و انگلس در نوشته های بعدی خود بجای «ارزش کار»، «بهای کار» اصطلاحات دقیق تری که مارکس وضع کرده است بکار برده اند: «ارزش نیروی کار»، «بهای نیروی کار».

۳۰- لژیتمیستها هواداران سلسله بوربن ها بودند که در ۱۸۳۰ منقرض شد. اینان مدافع منافع مالکان بزرگ اراضی موروثی بشمار می آمدند. برخی از لژیتمیستها در

مبارزه با سلسله حاکمه ارلئان ها که به آریستوکراسی مالی و بورژوازی بزرگ تکیه داشت غالباً به عوام فریبی اجتماعی توسل جسته خود را مدافع زحمتکشان در برابر استثمارگران بورژوا جا میزدند.

«انگلستان جوان» گروهی بود از سیاستمداران و ادیبان انگلستان وابسته به حزب توری. این گروه در اوایل سالهای ۴۰ قرن نوزدهم بوجود آمد. نمایندگان «انگلستان جوان» که مبین ناخشنودی آریستوکراسی ارضی و مخالف افزایش قدرت اقتصادی و سیاسی بورژوازی بودند دست بعوام فریبی میزدند تا طبقه کارگر را بزیر نفوذ خویش در آورند و در مبارزه خود بر ضد بورژوازی مورد استفاده قرار دهند.

۳۱_ رفرمیستها هواداران روزنامه «Le Réforme» بودند که از ۱۸۴۳ تا ۱۸۵۰ در پاریس انتشار می یافت. آنها طرفدار استقرار جمهوری و اجرای اصلاحات دموکراتیک و اجتماعی بودند.

تکثیر از: حجت برزگر

۲۰۰۰/۰۳/۱۷